

نقش آمریکا در دارفور سودان ذخایر نفتی رقیب عربستان سعودی



صفحه ۱۱

حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا، به ویژه روسیه در مقابل آن (۲)



صفحه ۱۱

از نامه‌های رسیده پر توان باد مبارزات مردم آذربایجان



صفحه ۱۱

در دفاع از جنبش بالندهی زنان

پیشقراولان امپراتوری سرمایه و تشدید تضاد در جنبش فلسطین

تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل، در شرایط ویژه‌ی تاریخی ناشی از کشتار حیوانی یهودیان اروپائی توسط فاشیستها و نازیستها و به وجود آمدن جو "پرداخت کفاره‌ی گناهان این کشتار!" توسط کشورهای امپریالیستی اروپائی صورت گرفت. در عین حال توجه امپریالیستها به ایجاد پایگاهی مطمئن در خاورمیانه، آن هم در زمانی که سازمانهای صهیونیستی آماده‌گی لازم را برای تشکیل آن فراهم ساخته بودند، زمینه‌ای به وجود آورد، تا تنها مشکلات یهودیان عمده جلوه داده شود. عملیات صهیونیستها



قبل و بعد از جنگ جهانی دوم در فلسطین اشغالی و از جمله بیرون راندن دهقانان فلسطینی از خانه و کاشانه شان با توسل به تروریسم و فشار بر آنها و فراری دادن از فلسطین معروف به "نکبه" که هولوکوستی منطقه‌ای بود و ادامه‌ی سرکوب باقی‌مانده‌ی فلسطینیان، پس از به وجود آمدن جنبش مقاومت مسلحانه‌ی سازمان‌یافته، نادیده

بقیه در صفحه هشتم

"پرولتاریا نمی‌تواند بدون آزادی کامل زنان به آزادی کامل دست یابد."
(لنین)

حق برابری زنان در امر سرپرستی فرزندان، برابری زنان و مردان در امر طلاق، افزایش سن کیفری برای دختران و پسران به ۱۸ سال، حق شهادت برابر زنان و مردان، لغو قراردادهای موقت‌کار و ... در جامعه‌ای مطرح می‌گردد که دولت‌مردان و ایده‌نولوگ‌هایش با پیام "بهشت زیر پای مادران است"، جهنمی سوزان به وسعت مرزهای جغرافیائی ایران در برابر بیش از نیمی از جامعه به وجود آورده‌اند. بر شمردن جنبه‌های گوناگون سلطه‌ی مرد سالارانه و ناسامانی‌های اجتماعی

بقیه در صفحه دوم

سرکوب خشونت‌بار تجمع زنان به مناسبت روز جهانی زن در ۸ مارس امسال در پارک لاله و هجوم لجام گسیخته‌ی نیروهای سرکوبگر رژیم در ۲۲ خرداد امسال، ضرب و شتم و دست‌گیری صدها تن از فعالین جنبش زنان، در فاصله‌ی دو ماه، تبلور عریانی از این امر است که آن جا که جنبش زنان جهت دست‌یابی به ابتدائی‌ترین مطالبات‌اش به خیابان می‌آید، بلافاصله از جانب نیروهائی که سلطه‌ی مردسالارانه و طبقاتی خود را در خطر می‌بینند به شدت مقابله شده و کوچکترین اغمازی در مواجهه با آن روا نمی‌شود.

توجه به لیست مطالبات این جنبش یعنی

تجاریبی از مبارزه بین دوشمی در جنبش کمونیستی ایران

تحکیم و حفظ سلطه‌ی طولانی مدت خود، فرهنگ طبقاتی خویش را در جامعه کشوری و جهانی، با توسل به مذهب، احزاب سیاسی وابسته، تبلیغات زبانی و قلمی در عرصه‌های مختلف جهان بینی، تاریخ، سیاست، سازماندهی، شیوه تفکر، سبک کار و اجیرکردن انسانها و نهایتاً و اساساً با تکیه به‌زور می‌کوشند تا ایده‌نولوژی خود را بر دیگر طبقات جامعه حُفته کنند. به‌سیر تحولات تاریخی و عمل‌کرد روزانه‌ی حاکمین کشورهای مختلف جهان نظری بیافکنیم تا ببینیم که مذهب در حد بُت پرستی، چندخدائی و یکتاپرستی طی هزاران

بقیه در صفحه چهارم

در جامعه‌ی طبقاتی، طبق قاعده‌ی کلی، هر فرد به مثابه عضو یک طبقه یا قشر اجتماعی معین، حامل احساسات و خواسته‌های آن طبقه یا قشری است که بدان تعلق دارد. مشخصاً، در جریان پیشرفت مبارزه طبقاتی بین طبقات حاکم و محکوم، تضاد نو و کهنه، رشد علوم و نیروهای مولده، افرادی از درون هر طبقه یا قشر اجتماعی با تغییر ایده‌نولوژی و یا به خاطر حفظ منافع طبقاتی خود، با ارتقاء یا سقوط به‌درون طبقات دیگر و یا همراهی با آنان، بعضاً به نوسان کردن بین طبقات دچار می‌شوند.

در جریان این تغییرات، طبقات حاکم برای

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

می‌دارد که: "نیروهای انتظامی به خاطر منافع نظام نمی‌بایست به خشونت متوسل می‌شدند." و عوام‌فریبانه مطرح می‌سازد که: "خواست زنان به مجلس مربوط می‌شود نه میدان هفت تیر" که گویا او و همپالگان مردش، تصویب کنندگان قوانین زن ستیز در مجلس کذائی نبوده اند.

سلطه‌ی نظام مرد سالار قدمتی چند هزار ساله دارد، هرچند که اشکال بروز آن و کمیت و کیفیت این سلطه تفاوت‌هایی یافته است، ولی جوهر آن که سلطه‌ی جنسی بر جنس دیگر است، پایدار مانده است. انگلس به درستی در اثر خود "منشأ خانواده..." ذکر می‌کند: "بر انداختن حق مادر، شکست تاریخی - جهانی جنس مؤنث بود. مرد فرماندهی منزل را نیز به دست گرفت، مقام زن پائین آورده شد، او به برده‌ی ارضاء شهوت مرد و وسیله‌ای برای تولید فرزند تبدیل گردید. این تنزل مقام زن که به خصوص در میان یونانیهای باستان و از آن بیشتر در قرون کلاسیک کاملاً مشخص بود، به تدریج پرده پوشی شده و گاهی نیز به شکل ملایم‌تری درآمد ولی به هیچ وجه از بین نرفت."

مارکس و انگلس در کتاب "ایده‌نولوژی آلمانی" (جمله‌ای را که بعدها در "مانیفست" آمد یعنی "تاریخ تمام جوامع بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است") به نحو درخشانی به عرصه‌ی کل جامعه گسترش می‌دهند: "نخستین تقسیم کار، تقسیم کار بین زن و مرد برای تولید مثل است..." انگلس با اشاره به این جمله در کتاب "منشأ خانواده" اضافه می‌کند: "ظهور اولین تضاد طبقاتی در تاریخ مقارن است با ظهور خصومت بین زن و مرد در ازدواج تک همسری، و اولین ستم طبقاتی نیز مقارن است با ستم جنس مرد بر زن، تک همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود که در عین حال با برده‌گی و مالکیت خصوصی همراه بود. تک همسری دورانی را آغاز می‌کند که در آن در پی هر پیشرفتی یک پسرفتی نیز دیده می‌شود، که در آن رفاه و رشد گروهی از انسان‌ها به قیمت فقر و سرکوب گروه دیگری از انسان‌ها به دست می‌آید و این دوران تا به امروز ادامه دارد."

"... با پیدایش خانواده‌ی پدرسالار، وضع تغییر یافت. اداره‌ی امور خانه، صفت اجتماعی و عمومی خود را از دست داد و به یک خدمت خصوصی مبدل گشت. زن نخستین خادم خانگی شد. از این رو از روند

است. بی‌جهت نیست که جنبش عمومی زنان جهت رهایی و برابری و لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و برعلیه مناسبات سلطه گرایانه‌ی مرد سالار، یکی از پر جوش و خروش‌ترین جنبش‌های اجتماعی در جامعه می‌باشد. این جنبش چه آن زمان که اولین هجوم حاکمان جدید به دست‌آوردهای انقلاب با تحمیل حجاب اجباری آغاز گشت، قدم به پیش گذاشت، و چه آن هنگامی که حاکمان جدید در سودای برگزیدن جوجه فاشیستی از نوع احمدی نژاد بر مسند حکومت بودند، یعنی در ۲۲ خرداد سال گذشته فریاد عصیان خود را به گوش همه رسانید. دور از انتظار نیست که ۲۲ خرداد (همچون ۱۶ آذر برای جنبش دانش‌جوئی) به سنتی با تداوم جهت جدال این جنبش با سلطه‌ی ستم جنسی تبدیل گردیده و خیابان‌ها را به اشغال



www.kasoolf.com

خود درآورد.

در ۲۲ خرداد امسال علاوه بر پاسداران مرد، ما با زنانی روبه‌رو می‌شویم که به عنوان بازوان اجرائی دولت بورژوازی در این سرکوب فعالانه شرکت می‌جویند. این زنان در سه جلوه‌ی گوناگون خود را به نمایش می‌گذارند:

- ۱- بخشی که همراه با مردان‌شان با همان سلاح‌ها (باتوم، گاز اشک‌آور و ...) به جان زنان می‌افتند.
- ۲- بخشی دیگر از نوع خانم عشرت شقایق نماینده‌ی مجلس ارتجاع که زمانی پیش‌نهاد اعدام "زنان خیابانی" را صادر کرده بود، این بار اعلام نمود که: "زنان شرکت کننده در میدان هفت تیر برای خود شیرینی و خوش‌گذرانی آن جا بودند." و از این طریق کوشش نمود که خواست محقانه‌ی زنان را جهت لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی به لوٹ بکشد.
- ۳- خانم نیره اخوان عضو دیگر مجلس ارتجاع که دغدغه‌ی حفظ نظام را دارد، اعلام

در عرصه‌های گوناگون یعنی نابرابری حقوقی، سیاسی و اجتماعی زنان با توجه به ابعاد گسترده، وحشیانه، ضد انسانی و سرکوبگرانه‌ی آن، هدف این نوشته نیست. سخنان خانم محبوبه‌ی مقدم دانش‌جوی کارشناسی ارشد پژوهش‌گری مطالبات زنان در همایش روز جهانی زن بخشی از این فاجعه‌ی بزرگ را به نمایش می‌گذارد. وی اعلام می‌دارد: "... قربانیان روسپی‌گری در تهران به بالاترین حد خود رسیده و مکان‌هایی که به شکار انسان‌ها نشسته‌اند فقط در تهران به هشت هزار مورد می‌رسد." وی گفت: "روزانه ۵۴ دختر ۱۶ تا ۲۵ ساله‌ی ایرانی در کراچی خرید و فروش می‌شوند و سرمنشاء این فاجعه سیاسی است که باعث فقر و محرومیت اکثریت جامعه

شده است..." وی با اشاره به گزارش‌های مستندی که در بعضی از مطبوعات کثیرالانتشار چاپ شده، خاطر نشان کرد: "این گزارش‌ها گویای دست داشتن برخی افراد ذی نفوذ در گسترش فحشا است. زیرا باندهای قاچاق که دختران را با هواپیما به کشورهای جنوب خلیج فارس منتقل می‌کنند، چگونه از این تسهیلات برخوردار شده‌اند..." وی افزود: "تعداد دختران فراری در کشور دست کم به ۳۰۰ هزار نفر می‌رسد و قریب ۸۶

درصد دختران که برای اولین بار از منزل فرار می‌کنند، مورد سوء استفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرند... بیش از ۸ میلیون زن ایرانی در فقر مطلق زندگی می‌کنند... تعداد جوانان مبتلا به مشکلات روانی در ایران، بین ۸ تا ۱۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود که اکثر آن‌ها را دختران تشکیل می‌دهند..." وی با اعلام این که در ایران نسبت خودکشی در مقایسه با تمام کشورهای جهان در بالاترین حد قرار دارد، افزود: "سالانه ۷۰۰۰ نفر خودکشی می‌کنند که بیشترشان زن هستند." وی همچنین اعلام کرد: "زنان در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی نیز با وضعیت مطلوبی روبه‌رو نبوده و بر اساس بررسی کارشناسان، سهم زنان در بخش‌های مدیریتی کشور تنها ۲ درصد است..."

مطالب بالا که گزارش خبرگزاری رسمی ایلنا از این همایش می‌باشد، تنها بخشی از سیمای جامعه‌ای را ترسیم می‌نماید که زن ستیزی به یکی از مؤلفه‌های ایده‌نولوژیک، سیاسی، اجتماعی و حقوقی آن تبدیل گردیده

هیچ انقلابی اجتماعی بدون شرکت زنان پیروز نشده است!

وظائف جمهوری شوروی الغاء کلیه محدودیتها در مورد حق زنان است. دولت شوروی مراسم طلاق را که سرچشمه‌ی خفت و خواری، سرکوب و تحقیر از جانب بورژوازی بود، به طور کامل از میان برداشت." (لنین - از سخنرانی در اولین کنگره زنان کارگر شوروی نوامبر ۱۹۱۸)

"جوهر بلشویسم و جوهر قدرت شوروی، در افشاء ریاکاری و دروغ پردازی دموکراسی بورژوازی، در الغاء مالکیت خصوصی بر زمین، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و نیز در تمرکز تمام قدرت سیاسی در دست زحمتکشان و توده‌های استثمار شده می‌باشد. این توده‌ها، سیاست، یعنی امر ساختمان اجتماع جدید را در دست خود می‌گیرند... ولی جلب توده‌ها به سیاست، بدون جلب زنان غیر ممکن است. زیرا که تحت رژیم سرمایه داری، زنان به عنوان نیمی از نفوس بشری تحت ستم مضاعف قرار دارند. زنان کارگر و دهقان تحت ستم سرمایه هستند. اما علاوه بر آن حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی اولاً آن‌ها در موقعیت پست‌تری از مردان قرار دارند، زیرا قانون، برابری آن‌ها را نفی می‌کند، ثانیاً و مهم‌تر از این در تحت "برده‌گی خانگی" بوده و "برده‌ی خانه" هستند و زیر بار خردترین پست‌ترین، پر زحمت‌ترین و احمقانه‌ترین کارهای آشپزخانه، زیر بار اقتصاد منفرد خانگی و به طور کلی اقتصاد خانواده خرد می‌شوند..." (لنین - روز بین‌المللی زنان ۴ مارس ۱۹۲۱)

جنبش عمومی زنان در ایران با همان مخاطراتی روبه‌روست که جنبش عمومی طبقه‌ی کارگر. بدین معنی که از جانبی با رژیمی که سرکوب، اولین و مهم‌ترین حربه‌اش در مقابله با این جنبش‌ها بوده و کوشش دارد از طریق این سرکوب از دامنه‌ی این جنبش‌ها کاسته و فعالین و رهبران آن‌ها را در نبردی نابرابر از صحنه خارج سازد. این امر به این مفهوم است که فعالین و رهبران این جنبش‌ها باید هوشیاری لازم را در برپائی مبارزات خیابانی و چگونگی سازماندهی آن و ارتباطش با جنبش‌های دیگر از خود نشان داده و نگذارند که رژیم در شکار رهبران و فعالین موفق گردد. از جانب دیگر از بین رفتن هدایت‌کننده‌گان این جنبش‌ها زمینه‌ی مناسبی برای "سرسازی" برای این جنبش‌ها توسط نیروهای امپریالیستی است که به دنبال "انقلابات مخملی" هستند.

۲۹ خرداد ۱۳۸۵ - ر. بهزادی

خواهد آورد، ولی این مبارزه را در همین لحظه و هر جا که مفری برای آن وجود دارد باید سازمان داد و از جنبش زنان جهت برابری جنسی با تمام نیرو حمایت نموده و در آن دخیل شد. هر چند که نیروی اصلی این مبارزه و مقاومت را زنان تشکیل می‌دهند ولی از آن جایی که مردان نیز خود قربانی این نظام مرد سالار می‌باشند، نمی‌توانند از شرکت در مبارزه جهت برابری جنسی و مقاومت در مقابل جلوهای گوناگون اعمال این ستم دوری جویند.

سلطه‌ی قدرت حقوقی قدرتمندان را نمی‌توان تنها از طریق تقویت قدرت حقوق از بین برد. لذا این امر نیاز به تغییر ریشه‌ای در مناسبات اجتماعی و قیل از همه لغو مالکیت خصوصی و از بین بردن مناسبات اقتصادی استثمارگرانه در جامعه‌ی مرد سالار دارد. اگر توجه داشته باشیم که بخش اعظم سیاست سرکوب زنان در جامعه‌ی ما تحت بهانه‌ی احترام به "اعتقادات مذهبی مردم" به پیش برده می‌شود و از آن جایی که این "اعتقادات مذهبی مردم" همواره به سلاخی جهت سرکوب کلیه‌ی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مورد بهره برداری قرار می‌گیرد و درکشوری که نیمی از جامعه حتی در سطح حقوقی، انسان درجه‌ی دوم محسوب می‌گردد، صحبتی از دموکراسی صوری هم نمی‌تواند در میان باشد. به زبان دیگر مبارزه علیه ستم جنسی خود بخشی از پیکار برای کسب دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک بوده و از این منظر، این مبارزه یکی از مؤلفه‌های پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی است. از این رو طبقه‌ی کارگر باید به ستون بنیادین دفاع از برابری زنان و مخالفت با آپارتاید جنسی تبدیل گردد. این به مفهوم نادیده گرفتن نیروی اصلی مبارزه و مقاومت با آپارتاید جنسی یعنی زنان و جنبش عمومی آنان نمی‌باشد.

جنبش عمومی زنان و مبارزه علیه آپارتاید جنسی را نمی‌توان از مبارزه جهت پیشروی به سوی سوسیالیسم متمایز نمود، نه فقط به این حکم که مبارزه جهت برابری زن و مرد و لغو آپارتاید جنسی در شکل کلان خود در آن جایی صورت گرفته است که طبقه‌ی کارگر یا جهت کسب سلطه‌ی سیاسی حرکت نموده و یا این سلطه‌ی سیاسی را برقرار کرده است، بلکه مهم‌تر از همه سلطه‌ی سیاسی - اجتماعی طبقه‌ی کارگر با لغو مالکیت خصوصی به مرکزی‌ترین مؤلفه، نا برابری زنان و مردان را به جدال می‌کشد. نگاهی مختصر به قوانین تصویب شده بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر روسیه بهترین شاهد این مدعا است: "یکی از ابتدائی‌ترین

تولید اجتماعی بیرون رانده شد. تنها صنعت پردامنه، شرکت در تولید اجتماعی را برای او - و تنها برای زن کارگر - باز کرده است. اما این امر چنان صورت گرفت که زن هنگامی که وظائف خود را انجام می‌دهد از تولید عمومی جدا و برکنار است و هیچ چیز نمی‌تواند به دست آورد و هنگامی که می‌خواهد در صنعت عمومی شرکت کند و خرج زندگی خود را مستقلاً به دست آورد، در وضعیتی نیست که بتواند وظائف خانگی خود را انجام دهد... آن چه در مورد کار زن در کارخانه صادق است در کلیه رشته‌های دیگر از جمله پزشکی و حقوق نیز صادق است. خانواده‌ی فردی جدید (تک همسری) بر بردگی خانگی بی نقاب یا با نقاب زن مبتنی است... امروزه مرد در اکثر موارد دست کم در میان طبقات ثروتمند باید نان آور خانواده باشد و این امر به او موضعی مسلط می‌بخشد که نیاز به هیچ اعتبار قانونی خاصی ندارد. در خانواده، او، بورژوازی، استثمارگر و زن به مثابه پرولتاریاست. و در دنیای صنعت پس از آن که هر گونه امتیازات قانونی ویژه طبقه سرمایه‌دار به کنار گذاشته می‌شوند و برابری حقوقی کامل هر دو طبقه مستقر می‌شود، خصلت ویژه‌ی سرکوب و ستم اقتصادی که بر دوش پرولتاریا سنگینی می‌کند با تمام حدت و شدت خود برجسته و نمایان می‌شود. جمهوری دموکراتیک، آنتاگونیسم میان دو طبقه را بر نمی‌اندازد، بر عکس زمینه‌ای فراهم می‌کند تا این آنتاگونیسم رشد یابد و حق خود را در جنگ طبقاتی پیدا کند. نظیر همین خصلت ویژه، تسلط مرد بر زن در خانواده‌های جدید و ضرورت استقرار برابری واقعی اجتماعی میان این دو، تنها آن گاه کاملاً به منصفی ظهور می‌رسد که هر دو طرف در برابر قانون به تمامی یکسان باشند. آن گاه آشکار می‌شود که نخستین شرط آزادی زن و مرد و ورود دوباره‌ی تمامی زنان در صنعت عمومی و اجتماعی، مستلزم این است که خانواده، دیگر واحد اقتصادی جامعه نباشد... این نقل قول طولانی از انگلس از آن جهت آمد که بُعد تاریخی و اجتماعی ستم بر زن و لزوم مبارزه‌ی همه جانبه و تاریخی در ریشه‌کن کردن این ستم را بر ملا نماییم. از این رو اشتباه محض خواهد بود که پیکار جهت برهم زدن این نظم ستم‌گرانه را به دور دست‌ها و آن چنان که برخی ساده اندیشان تصور می‌کنند به ایجاد جامعه‌ی کمونیستی حواله داد. هر چند که این جامعه آخرین ضربات را بر پیکار این ستم تاریخی فرود

کمونیسم خواهند بود.

پرورش یافته و رشد می‌کنند و با قاطعیت و درایت بیشتری به مبارزه طبقاتی جاری پرولتاریا خدمت می‌نمایند.

پس مبارزه‌ی ایدئولوژیک در درون تشکلهای کمونیستی، مبارزه‌ای است بسیار ظریف، دقیق، حساس، منطقی و درعین حال شدید، که در درجه‌ی اول با دورنمای کشف حقیقت از درون واقعیات و با تکیه به جهان بینی و سبک کار پیشرو پرولتاریا باید پیش رود. هدف تغییر و یا تثبیت مواضع درست در کلیه‌ی عرصه‌های فعالیت حزبی است که به کل جنبش کارگری و کمونیستی خدمت کند. لذا هدف تسویه‌ی حساب و یا رقابت نیست و تا آنجا که ممکن باشد باید در محیط رزمده‌ی کمونیستی و رفیقانه پیش برده شود تا تشخیص درست از نادرست در پیچ و خمهای درگیریهای شدید و برخوردهای دشمنانه و غیراصولی، محو و یا کم رنگ نگردد.

کمونیسم علمی در این ارتباط آموزشهای دقیقی ارائه داده‌است: باید از یک سو کوشید تا در مبارزه‌ی ایدئولوژیک "موضع، نقطه نظر و اسلوب" پرولتاریا را به‌کار بست و مشخصاً در عرصه‌ی اسلوب کار از موضع "وحدت، انتقاد، وحدت" حرکت نمود. به سخن دیگر روی مواضع پرولتاریا پافشاری نمود و از پراگماتیسم و نان را به نرخ روز خوردن اجتناب ورزید و اصول تئوریک را فدای سازش غیراصولی نمود و از سوی دیگر از وحدت حزبی موجود حرکت کرد، نکات مورد اختلاف را بررسی و نقد نمود و نهایتاً به وحدتی درسطحی بالاتر رسید. طبعاً زمانی که اختلاف نظرات در حدی باشند که مرز پرولتاریا و بورژوازی را مخدوش می‌کنند، امکان همزیستی نظرات از بین رفته و جدائی می‌تواند صورت گیرد و تشکل کمونیستی از این جدائی ضرر نمی‌بیند و مستحکمتر می‌شود.

اصول کمونیسم علمی در رابطه با مبارزه بین دومی به این خاطر به‌وجود آمده‌اند که پرولتاریا قصد تغییر انقلابی جهان را دارد.

این تغییر بدون نیروی مادی لازم برای انجام تغییر، ممکن نیست. گرچه تغییر به دست توده‌های کارگر و زحمتکش و انقلاب آنها علیه نظام برده‌داری کارمزدی سرمایه ممکن است، اما برای بسیج، متشکل و مسلح ساختن توده‌ها، احتیاج به نیروی آگاه و با کیفیت پرولتاریا رهبری کننده‌ی مبارزات پرولتاریا هست. زیرا کورکورانه نمی‌توان به تغییر جهان پرداخت. این نیرو هم چیزی جز حزب پیشرو پرولتاریا نیست. حزب پرولتاریا هم، بدون کیفیت و کمیت لازم قادر به ارائه خود به صورت پیشرو پرولتاریا

این گونه مبارزات در درون تشکلهای سیاسی هرکشور و درسطحی جهانی و درخدمت به طبقه‌ای معین، چه حاکم و چه محکوم، هم اکنون ادامه می‌یابد. از جمله این که دریک تشکل کمونیستی نیر صلح جاودانی درکار نیست و اعضای آن روی مواضع، نقطه نظرها و اسلوب کمونیسم علمی پیوسته و کاملاً متحد نیستند. قبول اساسنامه و برنامه توسط اعضای شرطی است لازم، اما نه کافی. مبارزه علیه افکار بورژوائی و خرده بورژوائی و حتا فئودالی که درسیاستهای مختلف استراتژیکی و تاکتیکی آن اخلال می‌کنند، باید به‌طور دائمی صورت گیرند.

به این اعتبار، تشکل کمونیستی، تشکلی است رزمنده و حساس که در آن اعضای درخدمت به حقیقت نسبی کمونیسم و نتایج حاصل از آن، با یک دیگر متحداند. اما مبارزه بین دومی پرولتاریا و بورژوائی یا خرده‌بورژوائی که به صورت‌های مختلف آمپیریسم و دکماتیسم در شیوه تفکر، اپورتونیسم راست و چپ در سیاست، رویزیونیسم راست و چپ در تئوری، لیبرالیسم، فرقه گرائی و انحلال طلبی درتشکیلات و انواع سبک کارهای نادرست غیرپرولتاریا و مشخصاً: عدم تلفیق تئوری با پراتیک، عدم پیوند فشرده با توده‌ها و عدم انتقاد و انتقاد از خود، و غیره تبلور می‌یابند، در می‌گیرد.

مارکس و انگلس می‌گفتند که ما از هرکسی که به صف کمونیستها می‌پیوندد درخواست می‌کنیم تا نظرات ارتجاعی خود را قبل از ورود به این صف، به‌دور بیاندازند (نقل به معنا). اما پراتیک خود آنها و بعدها کل جنبش کمونیستی و کارگری نشان داد که مسئله به این آسانی پیش نمی‌رود. پالایش نظرات اعضای تنها در جریان شرکت در مبارزات طبقاتی جاری و از طریق برخورد مشخص به عملکرد آنها و طی دورانی طولانی می‌تواند صورت گرفته و در این میان بسیاری درنیمه راه متوقف شده و از صف کمونیستها خارج می‌شوند و برخی دیگر

سال مورد حمایت طبقات حاکم و یا طبقات استثمارگر جدیدی که قصد تسخیر قدرت را داشته‌اند، قرار گرفته است. هدف عبارت بوده است از: ماوراءالطبیعه قلمدادکردن مالکیت بر وسایل تولید و توزیع به کمک خرافات، ادیان و مذاهب، توجیه استثمار انسان از انسان، طبیعی نشان‌دادن نابرابریهای عظیم اجتماعی، حفظ سلطه با تکیه به قهرکور، تحمیل جنگ و نابرابری و نابودی انسانها و حاصل کارشان!

هم‌اینک که نظام سرمایه‌داری درجهان مسلط است، بورژوازی باتمام نیرو و با توسل به انواع حيله و نیرنگها و با برخورداری از امکانات مالی فراوان، برای رسوخ دادن اندیشه‌های ارتجاعی خویش فعال است: از دارودسته‌ی بوش و بلر در آمریکا و انگلیس گرفته تا حاکمین ایران، برای حفظ قدرت به ایده‌آلیسم متوسل می‌شوند. اولیها مدعی الهام گرفتن از عالم غیب و خدا هستند تا چنین و چنان کنند. دومی‌ها هرشب خواب مهدی موعود را می‌بیند که دستور فلان و بهمان می‌دهد!! حرکت‌های مخالف آنها نیز که تحت لفافه‌ی مذهب صورت می‌گیرند، یا خلق شده توسط حاکمان جهان هستند و یا خدمتگزار سرمایه‌های کوچک و متوسط!

اما کمونیسم علمی که علم رهائی پرولتاریا و متکی برجهان بینی ماتریالیستی دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی است و از جمع‌بندی مبارزات طبقاتی چندهزارساله‌ی بشر و به‌کارگیری علوم و بررسی نیروهای مولده، رشد آنها و نقش آنها در رشد و تکامل تولید، توسط مارکس و انگلس فرمول‌بندی شده و خطوط کلی حرکت جوامع بشری را از حیظه‌ی ضرورتها به قلمرو آزادی نشان داده، مرزهای التقاط طبقاتی را روشن ساخته و سره را از ناسره جدا نمود.

این‌که مارکس و انگلس تمام عمر پُربار خود را صرف مبارزه با نظرات نادرست در درون جنبش کارگری نمودند، ناشی از ضرورتی بود که برای پالایش این جنبش از نظرات انحرافی و ارتجاعی طبقات غیر پرولتاریا، می‌خواستند خود را به جنبش کارگری تحمیل کنند. به عبارت دیگر مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین نظرات درست و نادرست، نو و کهنه، انقلابی و غیر انقلابی در عرصه‌های مختلف فعالیت‌های نظری و عملی، لحظه‌ای تعطیل بردار نیست. حتا در جامعه‌ی کمونیستی که طبقات و مبارزه طبقاتی و در ادامه‌ی آن استثمار انسان از انسان نابود خواهند شد، مبارزه بین درست و نادرست و نو و کهنه پیوسته ادامه خواهد یافت و این مبارزات موتور حرکت جوامع بشری در دوران

www.ranjbaran.org

به سایت

حزب رنجبران ایران

خوش آمدید

موضع اپورتونستی چپ به مخالفت با آن پرداخت و او را عامل امپریالیسم آمریکا معرفی کرد. تلاشهایی که در جهت تهیهی برنامه حزب در اوایل دههی ۱۳۳۰ صورت گرفت، با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متوقف ماند و با فرار رهبری به شوروی و گرویدن به رویزیونیسم خروشچفی، رهبری برای لکه دار کردن کمونیسم علمی، آن را در قالب رویزیونیسم معرفی نمود!

خط کشی رفقا فروتن، قاسمی و سغائی با رویزیونیسم مدرن خروشچفی رهبری حزب توده در نیمه اول دههی ۱۹۶۰ که در عین حال هم راه بود با بریدن بدنه حزب در اروپا از این رهبری پس از مبارزه ایده‌نولوژیک با آن، اولین حرکت و مبارزه‌ی اصولی و درستی بود که، پس از بی‌نتیجه ماندن تلاش اصلاح حزب از درون، در بالا و در پائین، انجام گرفت.

"سازمان انقلابی در سال ۱۳۴۳ تشکیل شد و به کمک آن، دو رفیق (فروتن و سغائی) از آلمان شرقی به آلمان غربی آورده شدند. این رفقا در کنفرانس دوم "سازمان انقلابی" شرکت کردند (۱۳۴۴) و در تهیهی مصوبات آن سهم بودند. رفیق فروتن به عنوان عضو هیئت اجراییه و رفیق سغائی به عنوان مشاور (علی‌البدل) انتخاب گردیدند. این دو انشعاب از رهبری حزب توده به‌حق و انقلابی بودند، زیرا بانفی رویزیونیسم خروشچفی امر دفاع از کمونیسم علمی را در برابر خود قرار داده بودند و از سوی دیگر با رفرمیسم آن رهبری خط کشی نموده و امر پیوند با جنبش کارگران و زحمت‌کشان و برافراشتن پرچم انقلاب قهرآمیز را در برابر سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچفی بلند کرده بودند. تنها اختلاف با رفقای فوق بر سر ماهیت حزب توده بود که در شکل احیای حزب توده انقلابی توسط آنها و یا ایجاد حزب کمونیست توسط دیگر شرکت کنندگان در کنفرانس، خود را در آن کنفرانس مشخص نمود.

اما این نقطه‌نظرات هنوز کافی برای ارائه‌ی یک برنامه و اساسنامه کمونیستی نبود. نه به دلیل مخالفت و مقاومت در برابر این امر. برعکس عدم اطلاع کافی از روند وضعیت طبقاتی در ایران، در بحبوحه‌ی انجام رفم ارضی فرمایشی و از بالا، و تاکید روی این که امپریالیسم متحد مطمئن فئودالیسم است و ندیدن تحول اوضاع جهانی ناشی از بروز انقلابات ارضی و ضدامپریالیستی در سراسر جهان سوم، پس از پایان گرفتن

مستقر ساخت. اما حزب توانست این انحراف را تصحیح کرده و درکنگره دوم خود در ارومیه در سال ۱۳۰۶ به تصحیح اشتباهات پرداخته و سرنگونی رژیم سلطنتی را، که مدافع فئودالیسم و امپریالیسم بود، در دستور کار خود قرار دهد.

حزب کمونیست، به مثابه یک حزب انترناسیونالیستی، توانست طی ۱۱ سال اول حیاتش به هدایت مبارزات کارگران و زحمت کشان بپردازد و تنها با سرکوب رژیم سلطنتی، بعد از گذراندن قانون سیاه ۱۳۱۰ در مورد داشتن عقاید اشتراکی، بود که سازمانهای حزبی و توده‌ای از هم پاشیدند و دیکتاتوری سیاه رضاخانی جلو هرگونه مبارزات کمونیستی و دموکراتیک را سد کرد.

پس از اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و آزادی زندانیان سیاسی، حزب توده ایران به مثابه جبهه‌ای ضد فاشیستی و دموکراتیک توسط تعدادی از زندانیان سیاسی کمونیست و غیرکمونیست تشکیل شد.

درکنگره اول حزب در سال ۱۳۲۱، اصول هدایت کننده حزب مشخص نشد و برنامه مصوب حزب هم در حد نازل و رفرمیستی باقی ماند. رهبران طراز اول حزب هم اکثرا سوسیال دموکرات بودند تا کمونیست. مع‌الوصف حزب توده با دفاع از شوروی توانست خود را به مثابه حزبی پیشرو جایزند.

مبارزه ایده‌نولوژیک در درون حزب از چپ و از راست توسط دو گروه: اپریم و انورخامه‌ای که خود را با جنبش کمونیستی تعریف می کردند و گروه خلیل ملکی که خواسته‌های ناسیونالیستی و سوسیال دموکراتیک داشت، در گرفت. رهبری حزب توده با دفاع بی قید و شرط از سیاستهای دولت شوروی و نیز در شرایطی که هنوز ایران در اشغال نیروهای متفقین بود، توانست انشعابیون را از صحنه خارج سازد، به خصوص که جناح چپ چندان هم روی نظراتش ایستادگی نکرد و به دنبال کار خود رفت. این رهبری از مبارزات به حق ملی در آذربایجان به رهبری پیشه‌وری امتناع ورزید و کارگران شرکت نفت را از انجام اعتصاب بازداشت و با این سیاست اپورتونستی راست امکان شرکت در کابینه قوام‌السلطنه را برای چند ماهی به‌دست آورد؟ علاوه بر مبارزات ایده‌نولوژیک درونی، درکنگره دوم حزب در سال ۱۳۲۷، رهبری حزب نتوانست به مواضع شفاف کمونیستی دست یافته و پس از شروع جنبش ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری مصدق نیز، با اتخاذ

نمی‌تواند باشد. بدین ترتیب وحدت آگاهانه اعضای حزب بر روی سیاستها و سبک کار انقلابی و دفاع از حزبیت پرولتری، نقطه‌ی شروع برای رساندن حزب به سطح رهبری کارگران و زحمت‌کشان می‌باشد. حزب چهارشنبه بازاری نیست که افراد از بساط یک فروشنده به بساط فروشنده دیگری بروند، از بازار بیرون رفته و دوباره وارد آن شوند و آن را دائما درحالتی متزلزل و ناپایدار نگاهدارند. مبارزات ایده‌نولوژیک درون حزبی باید به رسیدن به وحدتی استوار خدمت کنند و نه تفرقه و نابودی تشکلهای را سبب گردند. حال به اصل موضوع برگردیم:

مبارزه بین دومی در جنبش کمونیستی ایران:

۸۶ سال پیش در اول تیر ۱۲۹۹، حزب کمونیست ایران توسط کمونیستهای که در جنبش کارگری روسیه و در انقلاب مشروطیت ایران حضور فعالی داشتند، بر اساس کمونیسم علمی و برنامه‌ای انقلابی و در جریان شرکت در جنبش مسلحانه‌ی جنگل در گیلان، تشکیل شد. از بدو امر، در مورد تشکیل جبهه واحد با نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی علیه امپریالیسم و فئودالیسم، در درون رهبری حزب اختلاف نظر بروز کرد. اپورتونیسیم چپ مخالف شرکت در چنین جبهه بود.

ترس از رشد نفوذ حزب در میان توده‌ها، به سازش بین نیروهای غیر پرولتری این جنبش با نیروهای ارتجاعی منجر شد و نهایتاً با خیانت این نیروها و چپ روی نیروهای انقلابی متحد حزب کمونیست و دست زدن به عملیات نظامی ماجراجویانه، جنبش با شکست روبه رو گردید. مع‌الوصف حزب کمونیست وحدت خود را حفظ کرد و به گسترش سازمانهای حزبی و تشکلهای توده‌ای در دیگر نقاط ایران پرداخت. سپس واحدهائی از حزب در جریان روی کار آمدن رضاخان و ادعای جمهوری خواهی او، با وی هم‌اوشدند. این اپورتونیسیم راست بر پایه‌ی شعار جمهوری که موقتا رضاخان می داد، چنین موضعی را اتخاذ نمود. درحالی که رضاخان با کودتای انگلیسی سیدضیاء - رضاخان برمسند قدرت نشست بود و دیری نپایید که سلطنت دودمان پهلوی را در ایران

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

شده بود که در "توده" شماره ۲۴ حذف شده بودند، ولی متن آن را در "رنجبر" شماره ۱۲ - برخورد به خاطرات محسن رضوانی، نوشته ع.پ.، می‌توان مشاهده کرد.

به این نظرات انتقادی رهبری سازمان، بدترین نوع برخورد به مبارزه بین دوشمی، صورت گرفت که همانا سرپوش گذاشتن روی آنها در درون سازمان به منظور دفاع از نظریه خودی بود - به‌خصوص در مورد روند پذیرش خطی که بعداً به تئوری سه‌جهان معروف شد!

نکات مطروحه توسط رهبری کل سازمان از اهمیت فراوانی برخوردار بودند و اگر به‌طوراصولی جلو برده می‌شدند، می‌توانستند از افتادن سازمان به چاله‌ی دفاع از رژیم اسلامی و چاه تئوری رویزیونیستی سه‌جهان ممانعت به‌عمل آورند. اما پیش نبردن آن مبارزه نظری در خارج، به‌دلیل این‌که مسئول خارج موافق این نظرات نبود و عدم اطلاع اعضای سازمان از این نظرات، بزرگترین ضربه را به‌سازمان وارد ساخت. این اپورتونیزم راست دفاع از رژیم به‌اصطلاح ضدامپریالیستی خمینی تا مرز انحراف رویزیونیستی با قبول تئوری سه‌جهان پیش رفت.

ضربه خوردن تشکیلات داخل در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ و جان‌باختن رفقای رهبری داخل در زیر شکنجه و یا در درگیری با ماموران رژیم سلطنتی نیز مزید بر علت گردید و این مبارزه ایده‌ئولوژیک در نقطه خفه شد. در فقدان آن رفقا، این مبارزه پیش برده‌نشده. تنها یک رفیق در سطح رهبری خارج که از نظر رفقای رهبری مطلع بود و برخی از کادرها که از مواضع سازمان ناراضی بودند، از سازمان بیرون رفتند.

بدین ترتیب، طی ۱۰ سال اول حیات سازمان انقلابی، چهار مبارزه نظری عمده به‌وجود آمد که به‌جز در جلسه‌ی کادرها که تاحدی به تصحیح خط منجر شد، در بقیه موارد نتایج موردانتظاری از آنها گرفته نشد. مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک به‌درستی پیش برده نشد و تأثیر نظرات مخالف نظر رسمی سازمان در تصحیح خط آن، بسیار اندک بود و از نظر تشکیلاتی نیز کاملاً به‌ضرر آن تمام شد.

پس از تشکیل حزب رنجبران ایران در دیماه ۱۳۵۸، کماکان شیوه نادرست مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک در مورد مسایل موجود ادامه یافت. رفقائی که با خط حزب در دفاع از جمهوری اسلامی مخالف بودند و یا نسبت به قبول تئوری سه‌جهان به‌مثابه استراتژی انقلاب جهانی پرولتاریا، اعتراض داشتند، مخالفتشان از حد غرولند تجاوز

منجر به تشکیل جلسه کادرها در سال ۱۳۴۶ گردید. در این اجلاس که قرار بود اساساً با الگوی انقلاب فرهنگی چین از طریق انتقاد از خود و انتقاد وحدت‌نویسی حاصل شود، اوضاع تا به حدی جلو رفت که باتوجه به تجاری که سازمان انقلابی در رابطه با انقلاب کوبا به‌دست آورده بود، اولاً کمونیسم علمی در مفهوم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسهدون به عنوان پرچم تئوریک سازمان پذیرفته شد. ثانیاً خط مشی کاستریستی ایجاد کانونهای شورشی طرد شد و اینکه "انقلاب امر توده‌های میلیونی است" به تصویب رسید و متعاقب آن ضرورت سازماندهی در درون جنبش کارگری و توده‌ای در دستورکار سازمان قرار گرفت و هیئت اجرایی جدید برگمارده شد.

تصمیمات دیگری نظیر عدم انتشار ارگان تا دستیابی به خط درست در این اجلاس، از جمله تصمیمات نادرستی بود که در عمل سازمان را با بن بست روبه‌رو می‌ساخت. انشعاب تعداد زیادی از کادرها در سال ۱۳۴۷ به بهانه‌ی شروع انتشار مجدد ارگان در حالی که هنوز خط جدید سازمان مشخص نشده‌است، علارغم حقانیت ظاهری اش، نشان داد که خطی است انحلال طلبانه که قصد تن دادن به مصوبات اجلاس کادرها نداشته و هدفش از نفس انداختن سازمان انقلابی است. کادرهایی که به انحلال طلب شهرت یافتند، با تکیه به این گونه توجیحات، متفرق شدند و نشان دادند که عمده‌تا اعتقادی به امرت حزب کمونیستی و مبارزه خطی در درون یک تشکیلات، ندارند.

آخرین مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک و مهم‌ترین آن، برسر دوشمی در درون سازمان انقلابی، ۱۰ سال پس از تشکیل آن در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ رخ داد. رهبری داخل کشور که در عین حال رهبری کل سازمان نیز بود با ارزیابی از جامعه ایران و تحولات آن اعلام کرد که: "سیر تحولات اخیر زیربنائی اقتصادی ایران در جهت جای‌گزین شدن سرمایه‌داری وابسته است به‌جای فنودالیسم... اصلاحات رژیم گو اینکه توانسته پایه‌های اقتصادی فنودالیسم را در اکثر مناطق متزلزل سازد و تاحدی در هم شکند ولی هدفش تامین منافع توده‌ی دهقان و سایر زحمت‌کشان ایران نبوده، بلکه منظور اصلی آن جلوگیری از انقلاب دهقانان و توسعه و تحکیم نفوذ امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته، ایجاد پایگاه اقتصادی و سیاسی برای امپریالیسم بوده است." (۵۳/۴/۲۹) (به نقل از "توده" شماره ۲۴ - آذر - دیماه ۱۳۵۶)

در رابطه با نقد سیاست خارجی دولت چین نیز مطالبی از داخل در همین زمان فرستاده

جنگ جهانی دوم و تغییر سیاست سرمایه بزرگ انحصاری جهانی در در پیش گرفتن سیاست نئوکولونیالیستی و رقابت با بلوک سوسیال امپریالیستی بود. لذا انقلاب ایران کماکان دموکراتیک و ضدامپریالیستی و لذا استقلال طلبانه ارزیابی می‌شد و هدایت این انقلاب نیز تنها توسط پرولتاریا قابل انجام بود. بدین ترتیب حل مسئله‌ی ارضی از وظایف اساسی انقلاب شمرده می‌شد. تحلیلی که از ایران توسط گروه نیک‌خواه فرستاده‌شده بود در سازمان انقلابی مورد بحث قرار گرفت و برپایه‌ی آن بحث در درون سازمان حول ساختار جامعه ایران ادامه یافت.

پس از کنفرانس دوم و به فاصله‌ای کمتر از یک سال، یکی از اعضای هیئت اجرایی سازمان با طرح این که کمونیسم تنها در "پرولتاریزه شدن" یعنی شرکت مستقیم در تولید سرمایه‌دارانه می‌تواند معنا پیدا کند، مدعی شد

که سازمان انقلابی نیز که عمده‌تا متشکل از روشن فکران است نمی‌تواند سازمانی کمونیستی باشد و باید در درجه اول با شرکت در کار تولیدی اعضای سازمان "پرولتاریزه" شوند. او با این ادعا از سازمان کناره‌گیری کرد، بدون اینکه در تحقق ادعایش قدمی بردارد! این امر نشان داد که هدف او در واقعیت امر چیزی جز انحلال طلبی نبوده‌است.

رفقای سه‌گانه نیز که جزو هیئت تحریریه "توده" ارگان سازمان انقلابی بودند، پس از آن که در مقابل این درخواست قرار گرفتند که خط کشی تنها با رویزیونیسم کافی نیست و عملکرد رفقا در سطح رهبری حزب در سالها ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ باید مورد نقد قرار گیرد، و این خواست در کنفرانس فوق‌العاده سوم مطرح شده بود، ناگهان تصمیم به ترک سازمان گرفته و نشان دادند که به حزبیت پرولتاری چندان وفادار نیستند.

بنابراین، اگر انشعاب اول آنها از حزب توده و شرکت در فعالیت سازمان انقلابی درست و اصولی بود، اما انشعاب و یا کنار کشیدن از سازمان انقلابی به صرف انتقاد از خود نکردن، نمی‌توانست دلیل کافی برای کناره‌گیری باشد.

پس از انشعاب رفقای سه‌گانه، عمل کرد غیردموکراتیک هیئت اجرایی، توسط برخی از کادرهای سازمان مورد انتقاد قرار گرفت. این مبارزات درونی بر سر مسائل ایده‌ئولوژیک در رهبری سازمان،

۴ سال از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ خط آنها در حزب غالب شده و باعث از دست رفتن ۹۰٪ نیروهای ارتش سرخ گردید. جالب اینکه مائو علاوه بر مخالفت با این خط و بودن در اقلیت، آن را اجرا کرد و کوشید تا در حمله به شهرها نیروهای ارتش سرخ کمترین تلفات را ببیند. در سال ۱۹۳۵ خط مائو در حزب غالب شد.

- استراتژی فرار به مناطق دوردست یا قرار گرفتن در خط مقدم جبهه بر اساس حل تضاد عمده: (جان گوتائو که معتقد به کشیدن نیروهای مسلح به مناطق دوردست بود، بخشی از ارتش سرخ را با خود همراه نموده و در جریان عقب نشینی، این نیروها توسط ضدانقلاب تار و مار شدند. در حالی که ارتش سرخ به رهبری مائو برای رفتن به جبهه مقدم مبارزه علیه اشغالگران ژاپون راه پیمائی طولانی را با موفقیت پیش برد).

- پیاده کردن برنامه حداکثر سوسیالیستی یا درجا زدن در انقلاب دموکراتیک نوین: (لیوشائوچی معتقد بود که باید انقلاب دموکراتیک ادامه یابد و مائو معتقد بود پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در اکتبر ۱۹۴۹، تضاد عمده جامعه دیگر تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا است. این مبارزه تا بروز انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ ادامه یافت و لیو و امثالهم از قدرت به زیر کشیده شدند).

- دفاع از کمونیسم علمی در برابر رویزیونیسم مدرن خروشچی: (حزب کمونیست چین بعد از حدود ۶ سال مبارزه درونی علیه رویزیونیسم مدرن در قدرت همراه دیگر احزاب کمونیست، در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ این مبارزه را در سطحی علنی پیش برد و رویزیونیستهای مدرن در قدرت را افشا و طرد نمود).

امروز، شکست سوسیالیسم که ناشی از عدم پیشروی انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی بود و مشکلات عدیده‌ای که ساختمان سوسیالیسم در کشورهای عقب مانده با آنها رو به رو شد و از هم گسسته‌گی جنبش کمونیستی جهانی و تلاش امپریالیسم و رویزیونیسم راست و چپ در بی اعتبار ساختن تئوری کمونیسم

معلوم شدن نظر درست از نادرست، اساس کار بود و ایمان داشت که خط درست بالاخره پیروز می شود و نباید تشکیلات را بر سر هر اختلافی به انشعاب و تجزیه کشاند، مگر اینکه این اختلافات در مورد اصول پایه‌ای حزب باشد. لنین سالها خط مشی سانتزیستی بین دو صندلی نشستن تروتسکی و شرکاء را مورد انتقاد سخت قرار داده بود. ولی وقتی تروتسکی در انقلاب اکتبر شرکت نمود در سطح رهبری حزب کمونیست روسیه مسئولیت گرفت و علاوه بر کارشکنی‌هایش در جریان عدم امضای قرارداد آتش بس بین حکومت انقلابی پرولتاریای روسیه و دولت آلمان (قرارداد برست - لیتوسک) و یا تاکید روی فراکسیون‌بندی در حزب که مخالف نظر اکثریت بود، از حزب کنار گذاشته نشد. قضیه مشابهی در رابطه با لو دادن روز قیام و شروع انقلاب اکتبر توسط زینوویف و کامنف اتفاق افتاد که هر دو از اعضای برجسته‌ی کمیته مرکزی حزب بودند، به اخراج آنها از حزب منجر نشده و در رهبری حزب باقی ماندند. اما لنین، پس از بروز جنگ جهانی اول و دفاع طلبی حزب با توریته سوسیال دموکرات آلمان به رهبری کائوتسکی و هم سو شدن آن با امپریالیسم آلمان و کلا انحراف دیگر احزاب این انترناسیونال، علیه این سیاست بپا خاست و همراه دیگر احزاب انقلابی پس از بی نتیجه ماندن مبارزات آنها در درون آن انترناسیونال، از انترناسیونال دوم انشعاب نموده و سپس به ایجاد انترناسیونال سوم کمونیستی اقدام کرد. آثار لنین نشان می‌دهد که چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی تا به چه حدی وی همانند مارکس و انگلس به مبارزه بین دومی در حزب و در کل جنبش کارگری و کمونیستی اهمیت می داد و به دفاع از اصول تنوریک پرولتاریا در مقابل تحریفهای رویزیونیستی، اهمیت می‌داد و در عین حال برای استحکام تشکل پیشرو پرولتاریا می‌کوشید.

چنین مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک را نیز حزب کمونیست چین پیش برد:

- نخست بر سر ماهیت انقلاب: دموکراتیک یا سوسیالیستی و پیروزی خط دموکراتیک (چن دوسیو از اعضای

کمیته مرکزی بود که با ادعای سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب چین به تروتسکیستها پیوست).

- استراتژی انقلاب قهرآمیز: ایجاد پایگاههای سرخ یا حمله به شهرها که مرکز تجمع دشمن بود (لی لی سان و

وان مین از رهبران تراز اول حزب معتقد به حمله به شهرها بودند و طی بیش از

نکرد و نظرات خود را به‌طور آشکاری به حزب ارائه ندادند و مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک روی آنها را خواستار نشدند. نتیجه آنکه وقتی یکسال بعد در دیمه ۱۳۵۹، حزب در رابطه با انحصارطلبان حاکم خط کشی نمود و سرنگونی آنها را خواستار شد، "همه باهم" به آن لیک گفتند. حاملین خط نادرست مشخص نشدند و تنها در کنگره دوم حزب در پائیز ۱۳۶۳ بود که خطی که ۱۰ سال پیش توسط رفقای جان باخته سازمان انقلابی مطرح شده بود، در حزب غالب شد: تئوری سه‌جبهان نقد شد و سرمایه‌داری بودن جامعه ایران در برنامه حزب وارد گردید.

تجربه سازمان انقلابی و حزب رنجبران نشان می‌دهد که پیش بردن مبارزه ایده‌ئولوژیک بر سراسر اصول و مسائل برنامه و تاکتیک، باید با حساسیت، دقت و جدیت زیاد دنبال شده و شرایط را برای حل درست آن مبارزه فراهم نمود تا هم حزب به تصحیح سیاستهایش بپردازد و هم تا حد ممکن تشکیلات حزبی در این جریان دچار تفرقه و انشعاب نشود. در واقع درک ما از چه‌گونه‌گی پیشبرد این مبارزه پائین بود.

عدم پیش بردن اصولی مبارزه بین دومی در درون جنبش کمونیستی ایران و در دیگر تشکلهای از عهده‌ی این نوشته خارج است، اما نمونه‌ی تشکیل حزب کمونیست و خط عوض کردنها و انشعابات مکرر از آن در لفافه حزب کمونیست کارگری، یا سازمان انقلابی زحمت‌کشان کردستان، گواهی است بدون تردید بر اثبات این امر که هدف مبارزه نظری انشعاب‌گران نه متحد کردن حزب بر روی نظرات درست، بلکه تحقق نظرات فردی یا گروهی به هر قیمت بوده است - ولو به قیمت تحمیل انشعاب و تضعیف آن حزب - که ربطی به شیوه پرولتاریا در پیش بردن مبارزات نظری نداشته و از آبخور خردبورژوازی و بورژوازی برمی‌خیزند.

برای این که سبک پرولتری پیش بردن مبارزه بین دومی را در درون یک تشکل کمونیستی نشان دهیم به برخی از این مبارزات در تاریخ جنبش کمونیستی رجوع می‌کنیم:

امروز در جنبش کمونیستی جهان کمتر کسی را می‌توان یافت که از مبارزه دومی در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بین بلشویکها و منشویکها بی خبر باشد. اما علاوه بر اختلاف نظرهای مهم، لنین پس از کنگره دوم از مارتف دعوت نمود تا در هیئت تحریریه‌ی ایسکرا کماکان باقی بماند. این منشویکها بودند که دست به انشعاب زدند و دعوت لنین را رد نمودند. برای لنین

علمی، شرایطی فراهم شده است که چپ و راست تئوریهای من در آوردی تحت عناوین دهان پرکن" برگشت به مارکس"، یا "نفی در بست تجربه سوسیالیسم در قرن گذشته"، نقل مجلس خردمهورزواهای چپ شده است. و یا "در بهترین حالت تفرقه احزاب کمونیست و تجمع آنها در نیمچه اتحادهای انترناسیونالیستی"، ادامه می‌یابد و غیره. این واقعیتها نشان می‌دهند که ناشی از تفرقه کمونیستها و یا گردهم آئی آنها در تجمعهای که از کیفیت کافی برخوردار نیستند، به وحدت کمونیستها در رسیدن به تحلیل درست از علل شکست جنبش کمونیستی، بهای لازم داده نمی‌شود. در عمل انحلال طلبی و خودمرکزبینی جای حزبیت پرولتری را اشغال کرده و نتیجتاً به امپریالیسم فراملی‌ها در امتیزه کردن جنبش کمونیستی و کارگری خدمت می‌کنند.

امروز مبارزه برای وحدت نیمه تجمع‌های انترناسیونالیستی موجود روی اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک جهانی پرولتاریا و وحدت تشکلهای کمونیستی در هر کشور بر همین مبنا و در رابطه با حل مسائل انقلاب پرولتری در کشور خودی بعد از دهه‌ها سال تفرقه و پراکنده‌گی، نه تنها زمینه را برای رسیدن به خطوط درست انقلابی و کمونیستی فراهم خواهد ساخت، بلکه با ایجاد تمرکزی در این حد، جنبش جهانی و کشوری کمونیستی خواهد توانست گامهای به مراتب دقیق‌تری را در پیش راندن انقلاب بردارد؛

اگر به راستی معتقدیم که بنا به گفته‌ی مارکس خط درست تنها زمانی به نیروی مادی تبدیل می‌شود که توده‌گیر شود؛

اگر بیش از دو دهه تفرقه در جنبش کمونیستی ایران نشان داده‌است که خط هیچ تشکلی نتوانسته‌است از اقبال توده‌های کارگر و زحمت کش در سراسر ایران برخوردار شود؛

آیا وقت آن نرسیده است که به تجربه موجود احترام بگذاریم و دست از لجاجتهای خرده بورژوائی "من بهترین" برداشته و به "وحدت اصولی کمونیستها" دل ببندیم؟ اگر تشکیلات کمونیستی، بر اساس اصول تئوریک و خط درست ساخته می‌شود، متقابلاً خط درست بر اساس تشکیلات قوی و مبارز رشد می‌کند و نهایتاً به غنای تئوریک خدمت می‌نماید. جنبش جهانی کمونیستی فاقد خط واحد درست است، چون که فاقد تشکیلات واحد است. چنین است دیالکتیک ماتریالیستی و رابطه‌ی خط و تشکیلات.

نگذاریم رویزیونیسم راست و چپ و آنارشیزم

جنبش کمونیستی را به بی‌راهی در جازدن در تفرقه بکشانند. و در این راستا، پیش بردن اصولی مبارزه بین دومی در درون جنبش کمونیستی و تشکلهای کمونیستی ایران از اهمیت فراوانی برخوردار است. وظیفه‌ی کلیه تشکلهای کمونیستی ایران است که به جمع‌بندی از مبارزات دومی در درون تشکل خودی بپردازند. این امر بدون تردید به رشد وحدت و تدقیق نظرات در این جنبش کمک فراوانی خواهند نمود.

۲۵ خرداد ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم

پیشقراولان امپراتوری .. بقیه از صفحه یک

گرفته می‌شود.

در شرایطی که امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تلاش می‌کرد تا منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه از نظر نظامی و مخازن غنی نفت را به زیر نفوذ خود درآورد و با توجه به نقش مهمی که یهودیان آمریکا در قدرت سیاسی آن داشتند، لذا دولت صهیونیستی اسرائیل از کمکهای بی‌دریغ مادی و معنوی امپریالیستها و مشخصاً امپریالیسم آمریکا نهایت استفاده را برده و تبدیل به قدرت نظامی فائقه‌ای در خاورمیانه گردید که مجهز به بمب‌های هسته‌ای است. بدین ترتیب، طی حدود ۶۰ سالی که از ایجاد کشور اسرائیل گذشته، کلیه‌ی خلاف‌کاریهای رژیم صهیونیستی اعم از کشتار مکرر مردم فلسطین، تجاوز به کشورهای همسایه‌ی عربی و ضمیمه کردن بخشی از سرزمین آنها به اسرائیل، سازماندهی کشتار و حشتناک صبرا و شتیلا در لبنان، بمباران مرکز اتمی عراق، تشویق دولت بوش به حمله به عراق و نهایتاً فشار عظیم لابیهای اسرائیل در آمریکا و مشخصاً ثنوکانها، جهت حمله اتمی آن، عدم احترام به قرارهای سازمان ملل متحد و هیچ کدام نه باعث فشاری دیپلماتیک به اسرائیل گردید و نه تحریمی علیه او سازمان داده شد. گویی که اسرائیل تافته‌ای جداافتاده‌است و "امت خاص خدا" - آن‌طور که خود یهودیان مدعی‌اند!

اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم و در اوج‌گیری جنگ سرد بین جهان امپریالیستی و بلوک رویزیونیستی، به مثابه پیشقراول جهان سرمایه‌داری در منطقه خاورمیانه وارد عمل شده، در تضعیف کشورهای عربی و حرکت استقلال طلبانه‌ی آنها از امپریالیسم اخلال به‌وجود آورده و دیدگاههای سیاسی‌اش پیوسته مورد حمایت و پذیرش دولت آمریکا قرار گرفته‌است.

تاریخ سه ربع قرن اخیر خاورمیانه و به ویژه مبارزات مردم فلسطین نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی از بدو تکوین و تولدش تا به امروز، تروریسم را به حدکمال مورد استفاده قرار داده‌است. کلیه‌ی این عملیات ضدبشری اش در لفافه‌ی مبارزه با تروریسم جنبش مقاومت فلسطین توجیه می‌شود. امروز نیروهای مسلح اسرائیل و مشخصاً هواپیماها و هلی کوپترهای جنگی آن خونسردانه به شکار انسانها در کوچه و بازار شهرهای فلسطین می‌پردازند. بی‌تفاوتی در کشورهای امپریالیستی در برابر این عملیات به حدی است که جز در برخی مواقع، از حد غرولند تجاوز نمی‌کند. در حالی که عملیات تروریستی فلسطینیان در اسرائیل موج خشم سراسری را در کشورهای متروپل سرمایه، باعث می‌شود.

مردم فلسطین طی بیش از ۷۰ سال مبارزه با صهیونیستهای متجاوز و تروریست، نشان داده‌اند که حاضر به قبول طوق بندگی آنان و رژیم کنونی اسرائیل نیستند و با چنگ و دندان مبارزه را ادامه می‌دهند. آنها در جنگی نابرابر علیه صهیونیسم و امپریالیسم، تاکنون هزاران هزار قربانی داده‌اند، شهرها و دهاتشان بارها و بارها با خاک یکسان شده و در تحریمی دائمی به سر می‌برند.

امپریالیستها و صهیونیستها خوب درک کرده‌اند که قادر به خفه‌کردن خواست حق طلبانه‌ی مردم فلسطین نیستند و با توجه به وضعیت مشخصی که بعد از مرگ مشکوک یاسر عرفات پدید آمده به تسخیر دژ از درون دل بسته‌اند و تفرقه در میان مردم و صفوف رزمندگان فلسطین را دامن می‌زنند. آنها این شیوه را در داغان کردن بلوک سوسیالیستی و تبدیل آن به بلوکی سوسیال امپریالیستی و نهایتاً منفجر کردن آن، با موفقیت تجربه کرده‌اند.

طی سالها حکومت به رهبری سازمان الفتح، مردم فلسطین متوجه شدند که رهبری این سازمان از افراد فاسد و سودجو پُر شده که امکانات عمومی را به نفع شخصی ضبط می‌کنند و لذا به جنبش حماس که توجه بیشتری به نان و نمک مردم داشت، در آخرین انتخابات رای دادند و اکثریت پارلمان از طرفداران این جنبش انتخاب شدند و تشکیل دولت به عهده‌ی حماس افتاد.

رهبری حماس از رهبری الفتح خواست تا مشترکاً دولت جدید فلسطین را اداره کنند. اما رهبری الفتح از قبول این پیشنهاد سرباز زد. دولت جدید به ناچار توسط حماس تشکیل شد

نیست و سخن‌گوی دولت فلسطین درگفت‌وگو با بی‌بی‌سی اعلام کرد که ارتش اسرائیل قوانین بازی را تغییر داد و از این ببعد باید منتظر هرگونه حادثه‌ای بود. روز شنبه ۱۰ ژوئن، تعدادی موشک از منطقه‌ی غزه به سوی اسرائیل شلیک شد و نظامیان حماس گفتند که این موشکها می‌توانند عمیقتر در خاک اسرائیل نفوذکنند.

درچنین وضعی، در ۹ ژوئن، اسماعیل هانیه طی نامه‌ای از محمودعباس خواست تا از رفتارندوم صرفنظر نماید، چون که این امر به تفرقه بین مردم منجر خواهدشد. جواب محمود عباس نه بود.

الفتح و حماس از نظر ماهیت طبقاتی وابسته به بورژوازی و خردهبورژوازی فلسطین هستند و لذا قادر به حل نهائی مشکل فلسطین به نفع توده‌های کارگر و زحمت کش آن نمی‌باشند. به طریق اولی، دولت صهیونیستی اسرائیل که درقصد جهان‌گشائی اش، از فرات تا نیل را سرزمین آباء و اجدادی خود می‌داند، از حل مسئله پیوسته طفره رفته است. لذا حل نهائی مشکل فلسطین و اسرائیل تنها توسط کارگران و زحمت‌کشان آنها ممکن است.

فعلا تشدید تضاد بین الفتح و حماس، به نفع اسرائیل و به ضرر فلسطینیان تمام می‌شود. دراین وضعیت امپریالیستها و صهیونیستها از محمودعباس جانب‌داری می‌کنند. کمااین که اخیرا که اینان تصمیم به دادن کمک گرفته اند. اما می‌خواهند این کار را نه از طریق دولت فلسطین که خود مستقیمی و یا بنا به پیشنهاد صهیونیست معروف در راس بانک جهانی - پال ولفویتس - از طریق دفتر محمودعباس، به انجام برسانند که درهر دو حالت دخالتی است آشکار درامور داخلی فلسطین.

نقشه‌ی صهیونیستها در ایجاد تفرقه درمیان جنبش مقاومت مردم فلسطین، گام به گام پیش می‌رود و اگر رهبران این جنبش هشیاری از خود نشان ندهند، صهیونیستها درتجاوز به حقوق خلق فلسطین، همراه با امپریالیستها، گام جدیدی به پیش خواهنددرداشت.

ابراهیم - ۲۹ خرداد ۱۳۸۵

۱۹۶۷ عقب نشینی کنند. آنها بارها اعلام داشته‌اند که بیت المقدس پایتخت پادشاهان کهن یهودیان بوده و هرگز حاضر به معامله روی آن نیستند.

به علاوه اسرائیل با ارتش متجاوزش که تا دندان مسلح است بنایه شواهدمکرر تاریخی بارها شهرهای فلسطین را اشغال نموده و لذا مشکلی درتجاوزکردن ندارد!! درنتیجه به فرض این که پس از عقب نشینی اسرائیل، فلسطینیان از به رسمیت شناختن اسرائیل سرباززند، آیا صهیونیستها لحظه‌ای در اشغال مجدد فلسطین تردید بخود راه خواهند داد؟ و با توجه به پشتیبانی‌ای که از جانب امپریالیستها به رژیم صهیونیستی صورت می‌گیرد، آیا دولت فلسطین درچنین صورتی به تمام معنا درجهان منفرد نخواهدشد؟ بنابراین سیاست صهیونیستی ذره ذره از پا درآوردن جنبش مقاومت فلسطین است و پامال کردن حقوق حقه‌ی مردم فلسطین.

اکنون که علارغم خواست دولت اسرائیل، حماس قدرت را در فلسطین به دست گرفته، صهیونیستها سیاست تفرقه‌بیانداز خود را جهت رسیدن به اهدافشان ادامه می‌دهند. درگام اول

محمودعباس را درکسوت فرشته به جهانیان معرفی می‌کنند و اسماعیل هانیه نخست وزیر کنونی فلسطین را نماینده‌ی شیطان می‌خوانند.

از فوریه ۲۰۰۵ و به مدت ۱۶ ماه، آتش بس بین فلسطین و اسرائیل برقرار بود. طی این مدت شکارانسانها از طریق موشکباران شهرهای فلسطین توسط هلی‌کوپترها و هواپیماهای جنگی اسرائیل، لحظه‌ای قطع نشده و مردم عادی فلسطین قربانی این حملات وحشیانه‌ی ارتش اسرائیل شده‌اند. اما پس از حمله‌ی هواپیماهای جنگی اسرائیل به ساحل غزه و محلی که مردم مشغول آبتنی بودند و کشته شدن ۷ نفر در روز جمعه ۹ ژوئن ۲۰۰۶، و کشته شدن یکی از رهبران نظامی حماس، بخش نظامی حماس اعلام کرد که دیگر موظف به احترام به آتش بس

و از پارلمان رای اعتمادگرفت. از فردای تشکیل دولت جدید فلسطین، دولت اسرائیل از پرداخت مبلغی درارتباط با حقوق گمرکی که ماهانه موظف بود به دولت فلسطین بپردازد و قبلا می‌پرداخت، امتناع ورزید. متعاقب آن دولتهای اروپائی و آمریکا نیز کمکه‌های بلاعوض خود را قطع کردند.

بهانه‌ی آنها چه بود؟ عدم به رسمیت شناختن دولت صهیونیستی توسط دولت جدید فلسطین!

و اما اختلاف الفتح و حماس برسرچیست؟ حماس می‌گوید تازمانی که اسرائیل به پشت مرزهای ۱۹۶۷، تعیین شده توسط سازمان ملل، عقب نشینی نکند و از اشغال و تجاوز به فلسطین دست برندارد و... حاضر به



به رسمیت شناختن آن نیست.

جناح الفتح به رهبری محمودعباس همین مسئله را معکوس مطرح می‌کند: اول اسرائیل را به رسمیت بشناسیم و اسرائیل هم سپس باید به پشت مرزهای ۱۹۶۷ عقب نشینی کند و بدین منظور محمودعباس پیشنهاد رفتارندوم از مردم را نموده که قرار است در ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۶ انجام گیرد.

اما چنانچه عمل کرد رژیم صهیونیستی را در گذشته ۴۰ سال اخیر در نظر بگیریم که بنا به گفته‌ی اسحاق شامیر، نخست وزیر ترور شده‌ی اسرائیل توسط صهیونیستها، اسرائیل حاضر به قبول صلح نیست چون زیاده طلب است؛ بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که بعد از به رسمیت شناخته شدن اسرائیل، صهیونیستها به پشت مرزهای سال

صهیونیسم پیشقراول امپراتوری جهانی سرمایه‌است!

حمله.. بقیه از صفحه شانزدهم

هر روز عمیقتر و شفاف تر می‌گردد. دولت های اروپایی و حتی روسیه و چین با یا گردن نهادن و مطیع در خواستهای واشنگتن شدن موجودیت و هویت خود را به عنوان دولت – ملت های (NATION- STATES)) جهان از دست داده و به صورت ژاندارمهای منطقه ای در اکناف جهان در خدمت "قیصر آمریکا" قرار خواهد گرفت. و یا با گسستگی از پیمان آتلانتیک و قید و بند بازار سرمایه داری نئولیبرالیسم به بقای خود با هویت های معلوم و مرزهای مشخص ادامه خواهند داد.

آیا اروپاییان اگر حتی بخواهند گزینه ی دوم (گسست از آمریکا) را انتخاب کنند، می‌توانند به آنان برسند؟ یا اینکه این منجر به تفکری مجدد در پروژه ایجاد "اروپای متحد" (مستقل از آمریکا) گشته و به اروپاییان اجازه خواهد داد که آنها در راه ایجاد "اروپای ملت های" مستقل از آمریکا در راه ایجاد یک تشکل جهانی که متشکل از ترکیبات متنوعی از ائتلاف پاریس، برلین، مسکو (و بعدها پکن) گردد، قدم بردارند؟ جواب به این سئوالات بدون تفحص و تحلیل از چشم اندازهای گوناگون که خود اروپاییان عرصه می‌کنند، مشکل خواهد بود. آنچه که می‌توان در حال حاضر بر اساس تحلیل از رئیس مطالبی که تا اینجا مطرح شد، استنتاج کرد، اینست که اروپا نمی‌تواند تا زمانی که در مرکزیت نظام جهانی سرمایه قرار دارد، گزینه‌های متفاوتی داشته باشد. اگر مبارزات سیاسی و اجتماعی در اروپا قادر شوند که

در آینده قوانین بازی حاکم در نظام جهانی را تغییر داده و واضع و عامل "مصلحی تاریخی" نوینی بین سرمایه و کار باشند، در چنین شرایطی اروپا قادر خواهد شد فاصله و استقلال خود را از واشنگتن بیشتر نماید. بی تردید این امر بنوبه‌ی خود به "اروپاییان سوسیالیست" اجازه خواهد داد که به احیای نوسازی مجدد پروژه "اروپای متحد" بپردازند. در تحت چنین شرایطی، اروپا و یا حتی بخشی از آن می‌تواند- حتی ضروری است و باید - عدم همکاری و شرکت خودش را در حیطه و سطح بین المللی از نیازهای خاص و منحصر به فرد نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم در

مطمناً روی کار آمدن نئوکانه‌های کاخ سفید و گسترش جنگهای "ساخت آمریکا" در شش سال گذشته (۲۰۰۰-۲۰۰۶)، به‌ویژه در افغانستان، عراق و ... از یک سو و افشای جنایت آمریکا در زندانهای ابو غریب، گوانتانامو، لونیویانا، تکراس و همراه با ربودن افراد بیشماری از فرودگاههای بین المللی شهرهای اروپا توسط مامورین "سیا" و انتقال آنان به زندانهای آمریکایی واقع در پایگاههای نظامی در کشورهای "اروپای جدید" سبب تشدید بیداری افکار عمومی



علیه جنایات آمریکا در تمام اروپا گشته و حتی بعضی از دولت های اروپایی را مجبور ساخته است که به انتقادهای دیپلماتیک از آمریکا دست بزنند. این دولت ها متوجه شده اند که حمایت آنان از سیاستهای آمریکا در مورد خاورمیانه و به‌ویژه ایران، حاکمیت آنها را در بین مردمان اروپا بیشتر از پیش نامحسوب و حتی نامشروع خواهد ساخت. با این همه این دولت ها بستگی وفادارانه خود را به تقاضاهای "بازار آزاد" نئولیبرالیسم هنوز زیر سؤال نبرده اند. این تناقض و تضاد باید به‌گونه ای حل گردد. این تضاد به‌تدریج به خاطر زورگویی های نئوکانه‌ها که بر مرکب "جهالت زور" سوار گشته و جهان را به‌سوی فلاکت و بربریت سوق می‌دهند،

کامل آن در اقتصاد نظام جهانی سرمایه تحت قیمومیت واشنگتن. راه دوم سیاسی- نظامی است: یعنی ناپدید ساختن و تضعیف استقلال و خود مختاری سیاسی و نظامی اروپاییان. راه سوم کسب و تامین هژمونی نفتی در خاورمیانه توسط آمریکا و بدین طریق دیکنه کردن سیاست های امپراطورانه نئوکانه‌های حاکم بر اروپاییان بدون قید و شرط.

توسعه طلبی و هژمونیسیم آمریکا در اروپا می‌خواهد که بعد از ناپدید ساختن پروژه‌ی ایجاد "اروپای متحد" پیمان آتلانتیک (اتلانتسیم) را جایگزین آن سازد. البته این چالش باعث گردیده است که اروپاییان حداقل به سه کمپ و یا قطب تقسیم گردند. بخشی از اروپاییان که می‌توان آنها را در چارچوب "اروپای کاپیتال" تعریف کرد، بدون قید شرط قیمومیت و هژمونی آمریکا را می‌پذیرند. اینان که در دوره بعد از پایان "جنگ سرد" (۱۹۹۱-۲۰۰۶) به شکرانه سیاست های فلاکت بار "بازار آزاد" نئولیبرالیسم ثروتمندتر و لاجرم قویتر گشته اند، هنوز هم مثل دوره "جنگ سرد" (۱۹۴۷-۱۹۹۱) نیاز به ارتش و "چتر هسته ای" آمریکا، برای "حراست و حفظ" اروپا را پذیرفته و به نفع بقای آن تبلیغ می‌کنند. کمپ دوم از اروپاییان را احزاب و نیروهایی تشکیل می‌دهند که ادعا دارند که اروپا می‌تواند با حفظ استقلال خود سیاست های نئولیبرالیستی را به‌تدریج پیاده سازد. اینان که عمدتاً به اروپاییان "ناسیونالیست" موسوم هستند، معتقدند که اروپا با

تقویت ارتش خود می‌تواند به عنوان "متحد" و "شریک" آمریکا در صحنه جهانی عمل کند. کمپ و قطب سوم اروپاییان نیروهای سوسیالیست، دموکراتهای سنتی و طرفداران محیط زیست و نیروهای طرفدار صلح و ضد گلوبالیزاسیون هستند که به‌نام "اروپای سوسیال" از آنها اسم برده می‌شود. اینان نه تنها نیازی به ارتش و "چتر هسته ای" آمریکا نمی‌بینند، بلکه خواهان ایجاد یک "اروپای متحد" اصیل و مستقل از نظام جهانی سرمایه هستند. البته این نیروها معتقدند که در این روزگار ایجاد و تامین اروپای مستقل و رها یافته از نظام جهانی سرمایه و هژمونی آمریکا، بدون ایجاد همبستگی و همکاری و اتحاد با "جنوب" میسر نخواهد گشت.

حمله.... بقیه از صفحه دهم

نقش آمریکا.... بقیه از صفحه شانزدهم

حیطه و سطح بین المللی از نیازهای خاص و منحصر به فرد نظام جهانی سرمایه یعنی امپریالیسم اشتراکی و دسته جمعی مرکب از آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن (رها ساخته و این را در روابطش با "شرق" و "جنوب" به منصفی ظهور برساند. روشن است که چنین اقدامی آغاز شرکت اورپاییان در یک راه پیمایی طولانی است که افق آن در ماوراء و "فراسوی سرمایه داری" قرار دارد. به قرائت و منظری دیگر "اروپای ملت های مسقل، اروپای چپ و سوسیال خواهد بود، یا اروپایی دیگر، وجود نخواهد داشت (اروپای مستقل از واشنگتن وجود نخواهد داشت).

مبرهن است که تلفیق و مصالحه ما بین وفاداری به "مقدسات" بازار آزاد "نئولیبرالیسم" و تلاش در جهت حفظ خود مختاری سیاسی برای کشورهای اروپایی در قلب و هدف برخی از اصطکاکها و تلاطمی است که در درون و بین نیروهای سیاسی اروپایی که مدام خواهان حفظ موقعیت انحصاری سرمایه های بزرگ هستند، به قوت خود باقی مانده است. آیا این نیروها که عمدتاً اجزاء گوناگون اروپای سرمایه را تشکیل می دهند، موفق به این تلفیق و مصالحه خواهند شد؟ بررسی اوضاع اروپا در نیمه دوم قرن بیستم در ارتباط با حرکت و گردش سرمایه نشان می دهد که امکان تلفیق و مصالحه، به ویژه در این برهه از تاریخ وجود ندارد و این نیروها در تحلیل نهایی با آمریکا رفته و قیمومیت امپراطوری قیصر آمریکا را بدون قید و شرط بیشتر از پیش پذیرا خواهند گشت.

از سوی دیگر، آیا نیروهای سیاسی متعلق به طبقات توده ای در اروپا حداقل در بخشی از اروپا موفق خواهند شد که بر بحرانی که به ویژه بعد از فروشی شوروی و "بلوک شرق" روی آنان تاثیر گذاشته است، فائق آیند؟ به نظر نگارنده این امر انجام شدنی است. از هم اکنون می توان تخمین زد که حداقل در بعضی از کشورهای اروپایی که فرهنگ سیاسی آنان به شدت با فرهنگ سیاسی در آمریکا متفاوت است، امکان ایجاد یک رنساس چپ به وجود آمده است. بدیهی است که شرایط لازم برای آن رهایی از توهمات و خرافات "بازار آزاد" نئولیبرالیسم و "ویروس لیبرالیسم" است که در شماره آینده به شرح چگونگی آن خواهیم پرداخت.

ناظمی - ۲۱ ژوئن ۲۰۰۶

می کنند"، نقش تعیین کننده ی سازمانهای برجسته ی صهیونیستی را در تظاهرات ۳۰ آوریل خاطر نشان ساخت. یک صفحه ی کامل در نیویورک تایمز در مورد این راهپیمایی چاپ شد که به امضای تعدادی از سازمانهای یهودی و از جمله UJA-فدراسیون نیویورک - و شورای یهودی برای فعالیتهای عمومی، رسیده بود.

اما، تنها گروههای صهیونیستی فراخوان نداده بودند. راه پیمایی از طرف ۱۶۴ سازمان و از جمله انجمن انجیلیان، اتحاد انجیلیان جهان و دیگر گروههایی که بیشترین حمایت را از دولت بوش درحمله به عراق کرده بودند، حمایت می شد. گروه انجیلی کانزاس طلوع سودان اتوبوس و بلندگو فراهم نمود و پول زیادی برای دعوت به شام ۶۰۰ نفر مصرف نمود.

این راه پیمایی را به سختی می شد راهپیمایی ضد جنگ و برای عدالت اجتماعی نامید. سازمان دهنده گان قبل از آغاز راهپیمایی به طور خصوصی با رئیس جمهور بوش دیدار داشتند. او به آنها گفت: "من به شرکت شما خوش آمد می گویم. و من از سازمان دهنده گان تشکر می کنم که به این جا آمده اند".

مقدمتاً قرار بود در این تظاهرات بیش از ۱۰۰ هزار نفر شرکت کنند. رسانه ها دست و دل بازانه از "چند هزار نفر" یا بین ۵ تا ۷ هزار نفر نام بردند. راه پیمایی علارغم تعداد کم شرکت کننده گان مورد پوشش رسانه ای قرار گرفت که تمرکز را روی افرادی نظیر جورج کلونی برنده جایزه آکادمی گذاشته بودند. دموکراتها و جمهوری خواهان و از جمله سناتور باراک اوباما (دموکرات از ایلینوی)، لیدر اقلیت مجلس ناسی پلوسی (دموکرات از کالیفرنیا)، مشاور وزیر خارجه در مورد مسائل آفریقا، جندائی فریزر و فرماندار نیو جرسی جون کورزین، گذاشت. کورزین کسی است که ۶۲ میلیون دلار از پول شخصی خود را صرف انتخاب شدنش نموده بود.

رسانه های کورپوراتیوی به این راهپیمایی اهمیت بیشتری نسبت به راهپیمایی ۳۰۰ هزار نفری شهر نیویورک و یا تظاهرات میلیون نفری در سراسر کشور در رابطه با حقوق مهاجران در روز قبل و دو روز قبل از آن دادند.

سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، جون بولتون، وزیر امور خارجه قبلی، ژنرال کولین پاول، وزیر امور خارجه، کوندولیزا رایس، ژنرال ولسی کلارک و نخست وزیر انگلیس تونی بلر جمله گئی به دخالت در سودان نظر موافق ارائه دادند.

این معماران سیاست امپریالیستی زمانی که از مداخله صحبت می کنند، اکثراً به مدل دیگری اشاره می نمایند: جنگ موفقیت آمیز و "انسانی" در یوگوسلاوی توسط آمریکا و ناتو و استقرار حکومت در کوسوو و بعد از بمباران شدید.

موزه هولوکوست در واشنگتن "هشدار نسل کشی" داد - یک چنین هشدار همدارگری هرگز صورت نگرفته بود - و ۳۵ رهبر مسیحیان او انجلیست، نامه ای به بوش را امضاء کردند و خواستار گسیل نیروی آمریکا برای متوقف ساختن نسل کشی در دارفور شدند. یک دوره تحصیلی ویژه برای دانش جوینان درست شد تا دلایل پایه ای مداخله ی آمریکا توضیح داده شوند.

بسیاری از سازمانهای غیر دولتی (NGO) توسط تشکل موسوم به تلاش ملی برای دموکراسی (NED) در این جریان تبلیغاتی حضور یافتند. صاحب نظران لیبرال نظیر امی گودمن از دموکراسی هم اکنون، رابی میچل لرر از TIKKUN و مراقبت از حقوق بشر نیز در این تبلیغات "نجات دارفور" شرکت کردند.

منحرف کردن شکست عراق

تجاوز جنایت کارانه و بمباران شدید عراق، نابود کردن زیربنای آن، مردم را از دسترسی به آب و برق محروم ساخت. عکسهای وحشتناک شکنجه توسط نظامیان آمریکا در زندان ابو غریب، فریاد اعتراضی جهانیان را برانگیخت. در بحبوحه ی این کار، در سپتامبر ۲۰۰۴، وزیر امور خارجه سابق آمریکا ژنرال کولین پاول به سودان رفت و به جهانیان اعلام کرد که جنایت قرن - "یک نسل کشی" - در آن جا رخ داده است. راه حل آمریکا درخواست از سازمان ملل بود به تحریم کشوری که جزو فقیرترین روی زمین است و این که نیروهای آمریکا به مثابه "حافظین صلح" به آن جا اعزام شوند.

اما بقیه ی اعضای شورای امنیت سازمان ملل حاضر به قبول این نظر "اثباتی" و عملیات پیشنهادی آمریکا نشدند.

تبلیغات فزاینده علیه سودان، به مثابه امری واضح زمانی پیش کشیده شد که تجاوز به عراق بر پایه ی دروغ کاملی، برملا شده بود. کلیه ی رسانه های که حمله آمریکا به عراق را توجیه کرده بودند، تحت این عنوان که عراق صاحب "سلاحهای کشتار جمعی" است، این بار از "جنایات جنگی" نیروهای عرب سودان داد سخن دادند.

این تبلیغات در مورد دارفور به منظور تحقق چندین هدف در سیاستهای آمریکا انجام شد.

مفسری سیاهپوست در ۲۷ اکتبر ۲۰۰۴ خطر نشان ساخت: "تمام نیروهائی که در جنگ دارفور درگیرند - که به "عربها" و "آفریقائیها" نسبت داده می شوند، هم بومی و هم سیاهپوستند. همه مسلمان و اهل منطقه اند." تمام مردم دارفور عربی را همانند سایر لهجه های محلی صحبت می کنند و همه مسلمانان سنی مذهب هستند.

خشک سالی و قحطی

بحران دارفور ریشه در جنگ های قبیله ای دارد. مبارزه نومیدانه ای در مورد داشتن حق دسترسی به آب و علف کم یاب شروع شده است. منطقه وسیع شمال آفریقا با خشک سالی و قحطی رو به رو است.

دارفور ۳۵ قبیله و گروه قومی دارد. تقریباً نیمی از جمعیت آن دهقانان فقیر هستند و نیمه دیگر ایلات دامدار می باشند. طی صدها سال، جمعیت ایلاتی گله های گاو و گوسفند و شتر خود را در مناطق چراگاهی جنوب نگاه داشته اند. دهقانان و گله داران چاه های آب را تقسیم کرده اند. طی ۵ هزار سال این

تشدید تضادهای ملی و منطقه ای است. طی دو دهه ای اخیر، امپریالیسم آمریکا از جنبش جدائی طلب در جنوب سودان حمایت کرده است، جایی که نفت برای اولین بار پیدا شد. این جنگ طولانی مدت داخلی، منابع دولت مرکزی را بلعیده است. وقتی که توافقی برای صلح بالاخره شروع شد، آمریکا به سوی دارفور توجه نمود.

اخیراً توافق مشابهی بین دولت سودان و گروه های شورشی در دارفور، توسط یکی از این گروه ها رد شد و جنگ ادامه یافت. آمریکا خود را به مثابه آشتی دهنده بی طرف مطرح ساخته و به دولت خرتوم فشار وارد کرد تا امتیاز بیشتری بدهد. اما "از طریق نزدیکترین متحدین آفریقائی اش به شورشیان SLA و JEM کمک کرد، به طوری که عکس العمل شدید دولت خرتوم را برانگیخت

(رجوع به www.afrol.com)

سودان یکی از متنوع ترین ترکیب قومی جهان را دارد. بیش از ۴۰۰ گروه قومی، زبان و لهجه ای خود را دارند. عربی زبان

مردم مسلمان عرب بازم بیشتر دیوصفت قلمداد شدند. این تبلیغات توجه جهانیان را از فاجعه حقوق بشر ناشی از جنگ وحشیانه آمریکا در عراق، اشغال آن و کشته و مجروح و معلول شدن صدها هزار نفر در عراق، دور می کرد.

این همچنین، تلاشی بود برای برگرداندن توجه ها از کمک مالی و حمایت آمریکا از اسرائیل در جنگ با مردم فلسطین.

اما مهمترین عبارت بود از بازکردن جبهه ای جدید و قطعیت دادن به قدرت کورپوراتیوی آمریکا در کنترل منطقه.

منافع آمریکا در سودان

سودان وسیع ترین کشور آفریقا در منطقه است. از نظر استراتژیک در منطقه ای دریای سرخ و در جنوب مصر قرار داشته و با ۷ کشور آفریقائی مرز مشترک دارد. تقریباً به بزرگی اروپای غربی است و تنها ۳۵ میلیون جمعیت دارد.

دارفور که در منطقه ای غرب سودان قرار دارد به بزرگی فرانسه است با ۶ میلیون جمعیت.

منابع جدید کشف شده، توجه کورپوراسیونهای آمریکا را به سودان جلب نمود. گفته می شود منابع نفتی اش با منابع نفتی عربستان سعودی همآوردی می کند. ذخایر بزرگ گاز طبیعی نیز در آن موجود است. به علاوه یکی از سه کشور بزرگترین جهان در داشتن معادن اورانیوم با غلظت بالا است و چهارمین کشور صاحب مس.

مع الوصف، برخلاف عربستان سعودی، حکومت

سودان استقلال خود را در برابر آمریکا حفظ کرده است. دولت امپریالیست آمریکا در شرایطی که قادر به کنترل سیاست نفتی سودان نیست، تمام کوشش خود را به کار می برد تا جلو رشد این کشور را علارغم منابع ارزشمند زیر زمینی اش، بگیرد. از طرف دیگر، چین با سودان در ارائه ای تکنولوژی استخراجی، حفار، پمپاژ و درست کردن لوله های حمل نفت و خرید اکثر نفت سودان، همکاری می کند.

سیاست آمریکا حول ممانعت از صدور نفت سودان از طریق اعمال تحریم و



سرزمین حاصلخیز دارای تمدن در غرب و شرق دارفور در اطراف رودخانه نیل، بوده است.

اکنون به علت خشک سالی و گسترش کویر صحرا، به قدر کافی چراگاه و زمینهای مناسب برای کشاورزی و تهیه ای غذا نمانده است که می توانست صندوق نان آفریقا باشد. آبیاری و رشد منابع غنی سودان می تواند این مسایل را حل کند. تحریمهای آمریکا و مداخلات نظامی، هیچ کدام این مسایل را حل نخواهند کرد.

بسیاری از مردم و به ویژه کودکان

مشترک آنهاست. خرتوم بزرگترین شهر کشور با ۶ میلیون جمعیت است. حدود ۸۵٪ مردم سودان به کشاورزی و دامپروری مشغولند.

رسانه های کورپوراتیوی آمریکا متفقاً به ساده ترین شکل بحران دارفور را به بی رحمی های مرتکب شده توسط میلیسیای جان جاوید نسبت می دهند که توسط دولت مرکزی خرتوم حمایت می شود. این به مثابه حمله ای "عربها به آفریقائیها" توصیف می شود.

این وارونه نشان دادن کامل واقعیت است.

تفرقه اندازی و جنگ در آفریقا، محصول توسعه طلبی نئولیبرالیسم است!

مسئولان نالایق و مزدور معترضند. جواب رژیم به این خواسته‌های به حق ضرب و شتم و دستگیری آنهاست و معلق کردن فعالیت‌های متشکل دانشجویان (از جمله در دانشگاه سیستان و بلوچستان و در دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه و...)

"دانشگاه پادگان نیست"، "دانشگاه مسجد نیست"، "دانشگاه محل آخوندسازی نیست". دانشگاه مکان آزادی است برای فراگیری علوم و فنون، برای بحث و نقد خلاق و تلاش برای بالابردن آگاهی دانشجویان!

حزب رنجبران ایران ضمن اعلام پشتیبانی از مبارزات به حق و عادلانه ملی و دانش‌جویی، خواستار آزادی بدون قید و شرط کلیه دانشجویان شده‌گان هفته‌های اخیر و محاکمه‌ی جنایتکارانی است که دستور اسلحه کشیدن به روی مردم را دادند.

رژیم ولایت فقیه طی حیات استبدادی بیش از ۲۷ ساله‌ی خود بادی ضدانقلابی کاشته و دیر نیست که توفان سهمگین انقلابی را درو کند که هستی آن را برای همیشه برباد خواهد داد.

رژیم شاه، هر جا که با مبارزات مردم روبه رو می شد، آن را به تحریک خارجی نسبت می‌داد. امروز رژیم ولایت فقیه جای آن را گرفته است. از کوزه‌ی ارتجاعی این رژیم‌ها چیزی جز این ترهات نمی‌تواند تراوش کند! در مبارزات جاری کشور، تعیین کننده اعتراض به حق مردم علیه سرکوب‌ها، شکنجه‌ها، تحقیرهای ملی، استثمار افسارگسیخته و به مسلخ کشیدن آزادیهای اجتماعی و فردی است و نه خرابکاریهای مثنی عوامل منحرف و یا مزدور بیگانه! برای آزادی فوری و بی قید و شرط دستگیر شده‌گان اخیر در ایران مبارزه کنیم! مرگ بر رژیم ولایت فقیه نوکر سرمایه! زنده‌باد آزادی، زنده‌باد سوسیالیسم!

۸ خرداد ۱۳۸۵ - حزب رنجبران ایران

صندوق بین‌المللی پول و کنترل آن است. در مقابل قرضه‌ها، دولت‌های مورد هدف‌گیری باید بودجه رشد زیربنایی‌شان را قطع کنند. چه‌گونه می‌توان از سازمان‌های غربی خواست تا تحریم‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و ایزوله کردن‌ها را برای حل مشکلات کنار بگذارند؟ واشنگتن قدرت فوق‌العاده خود را برای فشار به شورای امنیت سازمان ملل برای تصویب گسیل نیروی آمریکا به دیگر کشورها به‌کار گرفته‌است. هیچ کدام از این تقاضاها کمک بشردوستانه نبوده‌اند.

نیروهای آمریکا زیر پرچم سازمان ملل در سال ۱۹۵۰ جنگی را به مردم کره تحمیل کردند که ۴ میلیون کشته به‌جا گذاشت. هنوز هم این پرچم باقی است و بعد از ۵۰ سال کره تقسیم شده‌است.

فشار اضطراری آمریکا به سازمان ملل در سال ۱۹۶۱ برای گسیل نیرو به کنگو به کشتن پاتریس لومومبا نخست وزیر کشور انجامید.

آمریکا در سال ۱۹۹۱ اجازه‌ی سازمان ملل را یافت تا سراسر عراق را بمباران کند، زیربنای غیرنظامی و از جمله کارخانه‌های تصفیه‌ی آب و طرح‌های آب رسانی را نابود سازد و به مدت ۱۳ سال قحطی ناشی از تحریم را که به از بین رفتن ۱۰۵ میلیون انسان انجامید، تحمیل نماید.

نیروهای سازمان ملل در یوگوسلاوی و هائیتی پوششی بوده‌اند برای آمریکا و اروپا جهت مداخله و اشغال و نه برای صلح و آشتی.

قدرت‌های امپریالیستی آمریکا و اروپا مسئول نسل‌کشی تجارت برده‌ها و نابودی بخش بزرگی از مردم آفریقا، نسل‌کشی مردم بومی آمریکا (سرخ‌پوستان - م) جنگ‌های استعماری و اشغال ۳/۴ جهان هستند. این امپریالیسم آلمان بود که مسئول نسل‌کشی یهودیان بود. درخواست مداخله‌ی نظامی از این نیروها برای حل تضادهای موجود در دارفور به‌معنای به‌فراموشی سپردن ۵۰۰ سال تاریخ است.

(سارا فلاندر بعد از بمباران کارخانه داروسازی الشفا در سال ۱۹۹۸ همراه جون پارکر به‌عنوان نماینده مرکز عملیاتی بین‌المللی تحت هدایت رامزی کلارک به سودان رفت).

www.globalresearch.ca

سارا فلاندرس - مرکز عملیات بین‌المللی - ۶ ژوئن

سودانی از امراضی مرده‌اند که کاملاً قابل پیش‌گیری هستند و موشک‌های کروز که به دستور بیل کلینتون در ۲۰ اوت ۱۹۹۸ روی کارخانه‌ی داروسازی الشفا در خرتوم ریخته شدند، علت این مرگ و میرند. این کارخانه که داروی ارزان برای معالجه مالاریا و سل تهیه می‌کرد، ۶۰٪ احتیاجات دارویی سودان را برطرف می‌نمود.

آمریکا مدعی شد که سودان سم VX در این کارخانه تولید می‌کند. هیچ دلیلی هم برای اثبات این ادعا تا به حال ارائه نشده‌است. این کارخانه توسط ۱۹ موشک کروز ویران شد و دوباره ساخته نشد و هیچ غرامتی هم بابت تخریب آن به سودان داده نشد.

نقش سازمان ملل و ناتو در سودان اکنون ۷ هزار نیروی آفریقائی در دارفور مستقرند. کمک‌های لوژیستیکی اینان توسط نیروهای آمریکا و ناتو تامین می‌شود. به علاوه هزاران کارمند سازمان ملل، اردوگاه‌های چند صد هزار نفری پناهنده‌گان را زیر نظر دارند که در اثر خشک‌سالی و قحطی جابه‌جا شده‌اند. تمام این نیروهای خارجی در تقسیم غذا در منطقه شرکت دارند. آنها یک منبع عدم ثبات در منطقه می‌باشند. آنها همانند فاتحین سرمایه‌دار که طی صد هرسال عمل می‌کردند، آگاهانه گروه‌ها را به‌جان هم می‌اندازند.

امپریالیسم آمریکا وسیعاً در تمامی منطقه درگیر است. چاد که مستقیماً در غرب دارفور قرار دارد، سال گذشته در تمرین‌های نظامی سازماندهی شده توسط آمریکا - بنا به گفته‌ی وزارت دفاع آمریکا - شرکت کرد. نیروهای فرانسه و آمریکا در پی‌ریزی، تمرین دهی و تسلیح ارتش و فرماندهی‌اش - ادریس دبی - درگیرند، فردی که از نیروهای شورشی در دارفور حمایت می‌کند.

بیش از نیم قرن پیش، انگلستان بر سودان مسلط بود و با مقاومت وسیعی از جانب مردم رو به رو شد. سیاست مستعمراتی انگلیس بر اساس "تفرقه بیانداز و حکومت بکن" و حفظ عقب‌ماندگی و منفردنگه‌داشتن مستعمرات بنا شده بود تا غارت منابع آن‌جا را انجام دهد.

امپریالیسم آمریکا، که در بسیاری از مناطق جهان جای‌گزین قدرت‌های استعماری اروپا شده‌است، در سال‌های اخیر در تلاش کشورهای که می‌کوشند خود را از عقب‌ماندگی رهاسازند، اخلاص به‌وجود می‌آورد و مهم‌ترین سلاح اقتصادی آن، تحمیل تحریم همراه با درخواست "انطباق ساختاری" با



مبارزاتی شدند که سرانجام با قطع صدور نفت توسط کارگران شرکت نفت منجر به سرنگونی رژیم سلطنتی شد.

رهبران جمهوری اسلامی باید به این نکته آگاه باشند: همان طوری که خلق‌های ایران در قیام بهمن ۵۷ طومار زندگی خاندان پهلوی را که تلاش داشت هویت مردم ایران را تنها بر اساس ناسیونالیسم آریائی و شووینیسیم فارس و در وابستگی به جهان امپریالیستی برپا سازند، در هم پیچیده و زیر خروارها خاک مدفون ساختند، امروز نیز قادرند در یک اتحاد سرتاسری به سلطه‌ی نظام جمهوری اسلامی که به عبث می‌کوشد هویت ملی خلق‌های ایران را بر اساس "امت اسلامی" و یا "ملت ایران اسلامی" در شکل و شمایل شیعه اثنی عشری پی ریزد، با درس آموزی از قیام بهمن ۵۷ این بار نه در قالب "همه با هم" از نوع خمینی بلکه تحت رهبری پیشروان طبقه‌ی کارگر ایران، نه تنها به سلطه‌ی دین و سرمایه نقطه‌ی پایانی بگذارد، بلکه بر ویرانه‌های جمهوری سرمایه اسلامی، ساختمان ایرانی سوسیالیست را پایه ریزی نمایند که در آن احترام به حقوق ملی و اتحاد داوطلبانه‌ی ملیتها زمینه را سرانجام برای نجات بشریت از چنگال ستم و استثمار، جنگ و تجاوز، برتری طلبی، فاشیسم و نهایتاً نفی استثمار انسان از انسان فراهم کند.

خرداد ۱۳۸۵ ح. پرویزی

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

اصلی، ماهیت ارتجاعی و فاشیستی خود را از انظار مردم زحمتکش پنهان کنند. در صورتی که وصله‌ی ناجور وابستگی با دستاویزی به هزاران تزویر و نیرنگ از جمله پخش مصاحبه تلویزیونی یک نفر مبنی بر داشتن ارتباط با عوامل خارجی توسط شووینیستهای حاکم، به مبارزات مردمی که خواست‌های به حق آنها مورد حمایت توده‌های میلیونی جامعه‌ی بلا زده ایران است و به گواه تاریخ همیشه در مبارزات اجتماعی و سیاسی علیه تجاوزگران خارجی و دولت‌های مزدور وابسته داخلی پیش قدم بوده‌اند، نمی‌چسبد.

سران جمهوری اسلامی باید بدانند:

- ملت آذربایجان مردمی هستند که ۲۰ سال تحت رهبری بابک خرم دین، علیه خلفای بغداد و لشکریان اسلام جنگیدند، جان باختند ولی تن به تسلیم و مزدوری بیگانه ندادند.
- مردم آذربایجان مردمی هستند که



در دوران انقلاب مشروطیت تحت رهبری مرکز غیبی تبریز، اشغالگران روسی و عثمانی را از خطه‌ی آذربایجان و ایران بیرون راندند.

- ملت آذربایجان و زحمتکشان آن از تبار انسان‌هایی همچون ستارخان‌ها، حیدر عمو اوغلی‌ها، ارانی‌ها و ... هستند که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با الهام از گفته‌های کور اوغلی با آغوش باز پذیرای افسران قیام خراسان و سایر آزادیخواهان از هر ملیتی اعم از فارس، کرد و ارمنی شدند و با دفاع از حقوق حقه خود حتی با فدا کردن جان ۲۵ هزار نفر از فرزندان خود در نبرد با ارتش مزدور شاهنشاهی و مزدوران فنودال بومی رژیم پهلوی (ذوالفقاری‌ها، اسفندیاری‌ها، اسکندری‌ها و ...) تحت فشارهای گوناگون در اتحاد با سایر خلق‌های ایران برای ساختن ایرانی آباد و دمکراتیک اصرار ورزیدند.

- مردم آذربایجان مردمی هستند که طی اعتصابات و اعتراضات دهه‌ی ۵۰ با خیزش تاریخی ۲۹ بهمن ۵۶ آغازگر

نفر از آنان زن می‌باشند. در تبریز ۵۰۰ نفر دستگیر شده‌اند. حبیب پورولی فرزند عزیز پورولی، از فعالین حرکت آذربایجان پس از دستگیری به شدت شکنجه شده، به طوری که در اثر شکنجه‌ی درخیمان جهل و سرمایه، ۲۴ ساعت بی هوش بود و هم اکنون در اثر جراحات وارده و شکستگی کتف تحت نظر مأموران امنیتی در بیمارستان شهدا در تبریز بستری می‌باشد. پیکر نوجوانی در شاه گلی تبریز (استخر شاه) پیدا می‌شود که اثرات شکنجه بر پیکر گلگون‌اش نمایان است.

این خیزش توده‌ای بر خلاف نظر برخی از ساده اندیشان منوط و محدود به انتشار یک کاریکاتور نیست، بلکه ریشه در بیش از صد سال مبارزه علیه سرکوب، ستم، استثمار و وابستگی از یک طرف و مبارزه علیه شووینیسیم حاکم از جانب دیگر دارد. چون که دولت‌های شووینستی از زمان به قدرت رسیدن رضا شاه تا به امروز همیشه سعی

کرده‌اند این واقعیت عینی را نفی کنند که ایران کشور نیست چند ملیتی و هر ملتی اعم از آذری، فارس، کرد، لر، بلوچ، عرب و ترکمن، زبان و هویت ملی خاص خود را دارد و از این بابت هرگز در میان آنان مشکل عمده و غیر قابل حلی وجود نداشته و توانسته‌اند در طول تاریخ علیرغم تمام پیچیدگی‌های موجود در جامعه، کنار هم

زندگی و مبارزه کنند. در مقابل، دولت‌های ایران همیشه با ملت‌های غیر فارس دشمنی و مسئله داشته و همواره تلاش کرده‌اند با حرکت از موضع شووینستی، هویت ملی، زبان و فرهنگ ملل ساکن ایران را زیر سوال برده و وجود آنان را نفی کنند.

در پرتو اتخاذ چنین سیاست خائنانه‌ایست که سردمداران جمهوری سرمایه اسلامی علیرغم حمایت همه جانبه‌ی استادان دانشگاه، نویسندگان، روزنامه نگاران، حقوق‌دانان، فعالین سیاسی، تشکل‌های صنفی و سیاسی و بالاخص مردم زحمتکش سراسر ایران از خواست‌های به حق این جنبش، تلاش دارند با برجسته کردن شرکت عناصر پان ترکیست، عقب افتاده و فرصت طلب در این جنبش توده‌ای، که بر طبل ناسیونالیسم افراطی می‌کوبند و با طرح شعارهای انحرافی به عبث سعی دارند بین آذریها، فارسها و ارمنیها دشمنی ایجاد نمایند و ضمن زیر سوال بردن خواست‌های به حق مردم و منحرف ساختن افکار عمومی مردم ایران از مسئله

رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم و وظیفه‌ی نیروهای کمونیست!

انتشار کاریکاتوری توهین آمیز در مورد هموطنان ترک در روزنامه رسمی ایران، موجی از اعتراض را در استانهای آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل برانگیخت. اعمال تحقیر، ستم و سرکوب ملی یکی از ارکان اساسی رژیم در حفظ دیکتاتوری ولایت فقیه از ابتدای روی کار آمدن این رژیم ارتجاعی تا به حال بوده است.

درواقع بی توجهی و سرکوب خواسته‌های مطالباتی و دموکراتیک به حق مردم، دلیل اصلی اعتراضاتی است که سراسر ایران را فراگرفته و کوه آتشفشان خشم مردم را به لحظه‌ی فوران نزدیک می‌کند:

رژیم سرسخت ولایت فقیه و مزدور سرمایه در برابر خواسته‌های به حق کارگران و زحمت‌کشان به سرکوب متوسل می‌شود. کارگران معترض دستگیر و زندانی و شکنجه شده و یا از کار اخراج می‌شوند و علیرغم اذعان کاربدستان رژیم که حداقل مزد کارگر را در ماه ۳۰۰ هزار تومان ذکر کرده‌اند، در بسیاری از شرکتها حقوق کارگران از ۱۰۰ هزار تومان به مراتب پائین تر است و بیکاری در میان آنها بی‌داد می‌کند؛

فشار بر زنان در سال گذشته شدت گرفته است و نظام ولایت فقیه مذبحخانه در مقابل خواست آزادی زنان، می‌خواهد آنها را به وضعیت هزار و اندی سال پیش برگرداند؛

اعتراضات در هفته‌های اخیر در دانش‌گاههای رو به اوج نهاده و قداره بندان رژیم به دستگیری دانش‌جویان پرداخته و آنها را به پای میز محاکمه‌ی قرون وسطانی می‌کشاند و به شکنجه‌ی آنها در زندانها می‌پردازند؛

اعدام زندانیان به‌طور عام و زندانیان سیاسی به‌طور مشخص جریان می‌یابد و زندانبانان رژیم در اذیت و آزار و ایجاد رعب و هراس در زندانها دست از پا نمی‌شناسند؛

خواسته‌های به حق معلمان و پرستاران بی جواب مانده و رژیم می‌کوشد تا عوامل خود را هرچه بیشتر در مدارس جاکرده و به کنترل معلمان و دانش‌آموزان مبارز بپردازد؛

نویسنده‌گان، هنرمندان و روزنامه نگاران از دست رژیم لحظه‌ای آسایش نداشته و پیوسته به بازجویی فراخوانده شده و وبلاگ نویسان نیز به محاکمه کشیده شده و دستگاه سانسور رژیم در بستن سایتهای اینترنتی و چاپ روزنامه‌ها، بی‌داد می‌کند. در چنین شرایطی است که صدای اعتراض در همه جا بلند شده است و این صداها می‌روند تا به فریاد بنیان کن موجودیت رژیم اسلامی تبدیل شوند. در مقابل حرکت این نیروی عظیم مردمی که بیش از ۸۰٪ مردم جامعه را دربرمی‌گیرد، سه دشمن خطرناک و ارتجاعی

- علیرغم اختلافاتشان - قرار دارند و قصدشان حفظ موقعیت حاکم خود و یا به دست آوردن آن می‌باشد:

۱ - رژیم ولایت فقیه دشمن عمده‌ی درونی مردم ایران است که بیش از ۲۷ سال است بزرگترین جنایتها و لطمات را به مردم و به ویژه کارگران و زحمت‌کشان و نیروهای انقلابی مخالف خود وارد ساخته است؛

۲ - امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، و صهیونیسم که برای تحقق "خاورمیانه بزرگ" و دست اندازی به منابع سرشار نفت و گاز آن مرتباً از طریق تهدید به بمباران مراکز هسته‌ای، گسیل نیروهای مزدور مسلح خود به داخل و با کمک عوامل خود به تحریک ملل تحت ستم ایران می‌پردازند، دشمن عمده‌ی بیرونی مردمند؛

۳ - شوونیستهای ملل تحت ستم، که به بهانه‌ی ظاهری دفاع از حقوق ملی ملت خودی و بهیاری امپریالیسم، تلاش می‌کنند تا کارگران و زحمت‌کشان ملت خودی را فریب داده و به کمک آنها جای پای امپریالیسم را در ایران تقویت کنند، دشمنی خطرناک و سرسخت داخلی به شمار می‌آیند. با توجه به حساسیت اوضاع و با توجه به این که کارگران و زحمت‌کشان فاقد رهبری و اتوریته‌ی پیشرو و نیرومند خود هستند، دشمنان طبقه کارگر نه تنها در کسوت سه‌نیروی فوق بلکه به علاوه در لباده‌ی رفرمیست و اپورتونیست تلاش می‌کنند تا از رشد مبارزات مردم به سوی انقلاب پرولتری جلوگیری کرده و یا آن را به انحراف بکشانند. در نتیجه ضرورت وحدت نیروهای انقلابی و به‌خصوص کمونیستها در تشکیلی واحد بیش از پیش به یک امر مبرم تبدیل شده است. عدم جواب دادن به این ضرورت از جانب نیروهای کمونیست، دادن ابتکار عمل به دشمنان خواهد بود تا در لنت و پار کردن بازم بیشتر مردم و تبدیل ایران به ویرانه، با دستی باز عمل کنند که دود آن بدون شک به چشم محروم‌ترین مردم، یعنی کارگران و زحمت‌کشان ایران، خواهد رفت.

حزب رنجبران ایران با محکوم کردن هرگونه تحقیر و توهین نسبت به ملل تحت ستم ایران و حمایت از خواسته‌های به حق خلق آذربایجان در رفع هرگونه ستم و نابرابری ملی، اعلام می‌دارد که تازمانی که حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش تا حد جدائی، از جانب نیروهای انقلابی و پیشرو ایران به رسمیت شناخته نشود، امکان ایجاد همبستگی ملل ساکن ایران در مبارزه مشترک علیه ارتجاع مذهبی حاکم و امپریالیسم و نهایتاً سرنوشتی نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم در ایران فراهم نشده و ابتکار عمل به دست نیروهای غیر پرولتری این ملل خواهد افتاد و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان ایران به انحراف کشیده خواهد شد.

به پیشواز جنبشهای رزمنده و انقلابی ملل ساکن ایران برویم!
برای آزادی کلیه‌ی دستگیر شده‌گان مبارزات اخیر مبارزه کنیم!
برای سرنوشتی رژیم ستمگر اسلامی ایران متحد شویم!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم ناجی استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان!

۴ خرداد ۱۳۸۵ - حزب رنجبران ایران

سرکوب مبارزات مردم آذربایجان و دانش‌جویان محکوم است!

رژیم ولایت فقیه بیش از پیش شمشیر را از رو بسته است تا با مبارزات به حق و عادلانه‌ی مردم مقابله کند.

در جریان اعتراضات مردم در شهرهای مختلف آذربایجان، در اثر تیراندازی مزدوران رژیم نزدیک به ۲۰ نفر جان باختند، صدها نفر زخمی و مصدوم شدند و بسیاری دیگر دستگیر و روانه‌ی شکنجه‌گاهها گشتند.

آذربایجان، پس از کردستان که ۲۷ سال است به صورت "پادگانی نظامی" و کشوری اشغال شده درآمده و به دنبال خوزستان و سیستان و بلوچستان، با چنین وضعی روبه‌رو شده است. اعتراضات علیه رژیم در بسیاری از شهرهای آذربایجان ادامه دارد و حاکمین با تمام قوا به سرکوب اعتراضات مردمی مشغولند.

در این میان گفته می‌شود که قرار است تعدادی از احزاب و سازمانهای شوونیست، اپورتونیست و یا رسماً نوکر بیگانه در مناطق ملیت نشین، که دل درگرو حمایت امپریالیسم آمریکا بسته‌اند، برای طلب کمک و راهنمایی به استان بوسی ننوکانها بروند. این امر زمینه‌ای را فراهم ساخته تا خامنه‌ای در راس رژیم جنایت کار ولایت فقیه به تخطئه‌ی مبارزه‌ی به حق مردم مناطق ملیت نشین پرداخته و سرکوب این مبارزات را توجیه نماید.

در حالی که ملل تحت ستم ایران زندانی به بزرگی ایران را نمی‌پذیرند. بیش از ۵۰٪ مردم ایران را نمی‌توان از آموختن به زبان خود محروم کرد؛ نمی‌توان از داشتن کتاب و روزنامه به زبان خود مانع شد؛ نمی‌توان آنها را از اداره امور منطقه خود محروم ساخت و حق آنها را برای زنده‌گی آزاد و در احترام متقابل یکدیگر از آنان سلب کرد.

حاکمین به‌خوبی می‌دانند پخش اعمال جنایت‌کارانه و سرکوب‌گرانه‌شان، باعث رشد اعتراضات مردم در داخل و خارج از کشور می‌شود؛ به همین علت دستگاه سانسور را با تمام توان به کار گرفته و گفته می‌شود "شورای امنیت ملی" رژیم هرگونه اظهار نظر درباره وقایع آذربایجان را ممنوع اعلام کرده است.

دامنه اعتراضات ضد رژیم دانش‌گاههای ایران را نیز دربر گرفته است. دانش‌جویان مبارز دانش‌گاههای ایران، در اعتراض به دخالتهای سرکوب‌گرانه و فزاینده رژیم در دانش‌گاهها، به‌طور گسترده به مبارزه پرداخته و در مقابل توقیف و ربودن دانش‌جویان توسط مزدوران رژیم به مبارزه ادامه می‌دهند.

دانش‌جویان به حضور بسیج دانش‌جویی که شعبه‌ای از سپاه پاسداران در دانش‌گاهها می‌باشد، اعتراض دارند؛ آنها "نهاد ولی فقیه" را در کنار خود نمی‌خواهند؛ آنها به انتساب

حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا، به‌ویژه روسیه در مقابل آن (۲)

در شماره ۱۴ نشریه "رنجبر" بعد از بررسی حمله احتمالی آمریکا به ایران و عکس العمل اروپا و به ویژه روسیه در مقابل آن به این جمع‌بندی رسیدیم که آمریکا به عنوان سرکرده‌ی نظام جهانی سرمایه، کلیت اروپا را در سه حیطه به چالش طلبیده است. این سه چالش عبارتند از:

۱- رد پروژه ایجاد "اروپای متحد" بدون سیطره و قیمومیت آمریکا؛

۲- جلوگیری از برقراری همکاری‌های نوین بین اروپاییان و مردمان کشورهای "جنوب" بدون نظارت و نفوذ آمریکا؛

۳- جلوگیری از همکاری‌های نزدیک بین روسیه و "اروپای قدیم" (فرانسه، آلمان و ...) از یک سو و تضعیف و خنثی ساختن هر نوع همکاری‌های نزدیک و اتحاد بین روسیه و کشورهای "اروپای جدید" (لهستان، رومانی و ...) از سوی دیگر.

در این شماره به چند و چون عرصه چالش اول به ویژه در ارتباط با اوضاع متحول خاورمیانه و حمله احتمال آمریکا به ایران می‌پردازیم.

رد پروژه ایجاد اروپای متحد

بررسی اوضاع اروپا نشان می‌دهد که دولت‌های اروپایی یکی بعد از دیگری در عرض پانزده سال گذشته به دور سیاست‌های نئولیبرالیسم بازار "آزاد" گرد آمده و به درجات مختلف دست به خصوصی سازی

زده و به نفع بیشتر فراملی‌ها از سیاست‌های کلاسیک و سنتی سوسیال دموکراسی دوره ای ۱۹۴۷-۱۹۷۳ دست برداشته‌اند. غلبه فعلی نئولیبرالیسم بر دولت‌های اروپایی معادل چیزی کمتر از محو و فنای پروژه ایجاد "اروپای متحد" بدون سیطره‌ی

آمریکا (که روزگاری آرزوی بخش بزرگی از دولتمردان اروپایی بود)، نمی‌تواند باشد. سیطره‌ی آمریکا بر اروپا از سه راه و به‌طور حساب شده و سیستماتیک اعمال می‌گردد. اولی راه اقتصادی است: یعنی رقیق کردن قدرت اقتصادی اتحادیه اروپا توسط جذب

نقش آمریکا در دارفور سودان ذخایرنفتی رقیب عربستان سعودی

چه چیزی تبلیغات آمریکا در مورد "قطع نسل کشی در دارفور" را تغذیه می‌کند؟ سازمان‌های دانشجویی به‌طور ناگهانی شروع به جمع‌آوری امضاء، تشکیل میتینگ‌ها و فراخوان برای تحریم کرده‌اند. تظاهراتی در ۳۰ آوریل در واشنگتون دی.سی. به منظور "نجات دارفور" تشکیل شد.

مکرر در مکرر گفته شده است که "کاری" باید صورت گیرد. "نیروهای انسان دوست" و "سخن‌گویان صلح طلب آمریکا" باید فوراً دست به‌کار شوند تا جلو "پاک‌سازی قومی" را بگیرند. نیروهای سازمان ملل یا ناتو باید

به‌کارگرفته‌شوند تا از "نسل‌کشی" جلوگیری نمایند. حکومت آمریکا "وظیفه‌ی اخلاقی دارد تا از وقوع یک هولوکوست دیگر جلوگیری نماید".

توسط رسانه‌ها داستانهایی در مورد آدم‌ربائی وسیع و عکس‌های آواره‌گان نومید، به ناراحتی‌های شدید دامن زده می‌شود. اتهام عبارت است از این که دهها هزار نفر از مردم آفریقا توسط میلیسیای عرب وابسته به حکومت سودان، کشته می‌شوند. سودان هم به مثابه "کشوری تروریستی" و "کشوری ورشکسته" لقب گرفته است. حتا در

راهپیمائیهای ضدجنگ، اشاراتی دایر به "بیرون رفتن از عراق، به سوی دارفور" شد. در نیویورک تایمز این درخواست مرتباً در یک صفحه‌ی کامل تکرار می‌شود.

چه‌کسی پشت سر این تبلیغات قرار دارد و چه عملیاتی پیشنهاد می‌شود؟ حتا یک دید شتاب‌زده به مبلغین، نشان می‌دهد که نقش برجسته را مسیحیان اوانجلی دست راستی و گروه‌های عمده صهیونیستی به‌عهده دارند. مقاله ۲۷ آوریل اورشلیم پُست با تیتر "یهودیان آمریکا راه پیمائی دارفور را هدایت

از نامه‌های رسیده: پر توان باد مبارزات مردم آذربایجان

در اول خرداد ماه، به دنبال درج مطلبی توهین آمیز به ملت ترک زبان، در شهرهای تبریز و ارومیه، بیش از صد هزار نفر از اقشار مختلف مردم آذربایجان، علیه شونیسیم حاکم دست به تظاهرات زدند. در ادامه‌ی این حرکت توده‌ای، مردم در شهرهای زنجان، اردبیل، مرند، اهر، مشکین شهر، ماکو، مراغه، پارس آباد مغان، میان‌دوآب،

نقده و تهران، به طور گسترده و توده‌ای، علیه حاکمیت دین و تبعیض به‌پاخواستند و دست به اعتراض زدند. در جریان این مبارزات نیروهای سرکوبگر رژیم همراه با لباس شخصی‌ها، وحشیانه به مردم حمله کردند. طبق اطلاع به دست آمده تا کنون ۲۰ نفر جان باخته، صدها نفر زخمی شده، تمام مطبوعات آذری زبان

توقیف و سردبیران‌شان بازداشت و روانه‌ی شکنجه‌گاه‌ها شده‌اند. موج دست‌گیری‌ها پر دامنه و ادامه‌دار است. هر مظنونی دستگیر و روانه شکنجه‌گاه می‌شود. به خانه‌ی فعالین این حرکت شبانه یورش می‌برند. ضمن دست‌گیری‌ها، تلفن‌های همراه و کامپوترها ضبط می‌شوند. در اردبیل ۱۱۰۰ نفر دستگیر شده اند که ۴۰

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پُستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پُست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org